



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بہائیت اور تحریفِ تاریخ



مؤلف: علی نصیری

با یادداشتیں از دکتر فاضل پور احمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہائیت و تحریف تاریخ

نویسنده:

علی نصیری

ناشر چاپی:

ایده گستر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بهائیت و تحریف تاریخ
۷	مشخصات کتاب
۷	یادداشتی از دکتر خلیل بهرامی
۱۰	پیشگفتار
۱۱	تاریخچه و زمینه پیدایش فرقه بهائیه
۱۱	اشاره
۱۱	وضعیت ایران به هنگام ظهور بهائیت
۱۱	وضعیت اجتماعی و اقتصادی
۱۱	وضعیت فرهنگی
۱۱	وضعیت سیاسی
۱۲	روند تاریخی پیدایش فرقه بهائیت
۱۳	شناسایی عاملین
۱۴	زندگینامه ادوارد براون
۱۵	زندگینامه میرزا جانی کاشانی
۱۶	شناسایی عاملین تحریفات متون تاریخی فرقه بابیه
۱۶	رئوس تحریفات تاریخ باب
۱۶	مقدمه
۱۹	رئوس تحریفات تاریخ باب توسط بهائیان
۲۶	دلایل جانشینی میرزا یحیی پس از سید علی محمد باب
۲۶	اشاره
۲۶	تصریح حاجی میرزا جانی
۲۶	وجود اصل توقیع باب خطاب به ازل

- شهادت کنت دو گوپینو در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» ۲۶
- اعتراف شخص حسینعلی نوری (بهاء‌اله) در کتاب ایقان ۲۷
- نظریه تحقیقی ادوارد براون ۲۷
- پاورقی ۲۹
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۳

بهائیت و تحریف تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه: نصری، علی، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: بهائیت و تحریف تاریخ / مولف علی نصری؛ با یادداشتی از خلیل بهرامی.

مشخصات نشر: قم: ایده گستر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص. مصور، عکس.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۹۶-۰۵-۵:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: A. Nasri. Bahaei and history distortion

یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۸ - ۶۹.

موضوع: بهائیگری

موضوع: بهائیگری — تاریخ

شناسه افزوده: بهرامی قصرچمی، خلیل

رده بندی کنگره: BP۳۶۵۱۳۸۶ / ن ۹۶

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۶۷۸۵

یادداشتی از دکتر خلیل بهرامی

بسم الله الرحمن الرحيم به گواه اسناد و مدارک معتبر استعمار برای استعمار و سپس استثمار ملل مختلف به ویژه مسلمانان از ایام دیرین دست به جعل مسلکها و مرامها و مذهبهای پوشالی در رسیدن به مطامع خود نموده است و این مذاهب ساختگی در طول حیات منحوس خود مانند کرمهای ساقه‌خوار و ریشه‌خوار پایه‌ها و ریشه‌های مذاهب و مسالک و سنتهای اصیل الهی و مردمی را خورده‌اند و گاهی در نهضت‌های اصیل در سلک ترور و ترهیب و ارباب و قتل و غارت زحمات مردم مومن و فداکار را به باد داده و راه را برای سیطره نوین جهان‌خواران هموار نموده‌اند. الف) در سال ۱۳۷۰ میلادی فرقه متحجر و پوشالی وهابیت بوسیله یک جاسوس انگلیسی بنام «مستر هامفر» شیخ ساده لوحی چون «محمدبن عبدالوهاب» را می‌فریبند و به شاگردی خود در می‌آورد و به تبع آن فرقه ضاله وهابیت را ایجاد می‌کند که ظلم و جور پیروان در جهت منافع پیر استعمار از هدم و تخریب اماکن متبرکه چون بقیع و قبرستان ابوطالب و هتک حرمت به مشاهد شریفه و هجوم به عتبات عالیات بر کسی پوشیده نیست اینک گروه طالبانسم و القاعده را در مقابله با «اسلام خمینی» یعنی اسلام سیاسی و رهایی بخش به کار انداخته‌اند هم آبروی اسلام را ببرند و از آن چهره‌ای عبوس و خشن ارائه نمایند و هم از تشکیلات در حال گسترش این اندیشه ناب نبوی (ص) با ترور و وحشت جلوگیری نمایند. ب) در نیمه دوم همان قرن (هجدهم) ناپلئون بنا پارت یهودیانی را که از زمان حضرت موسی (ع) خود را نژاد برتر می‌دانسته و می‌دانند و برای تمایز از مردم و عدم آمیزش و آمیختگی با دیگر مردم بر سر خود کلاه زرد گذاشته و بر بازوان نوار زرد رنگ می‌بستند و در قلعه‌هایی بنام گتو (GETTO) جداگانه زندگی می‌کردند مجبور به هم زیستی با دیگران کرد. آنان چون ویروسهای رها شده به دنبال تجارت با اندیشه و استراتژی نژاد برتر وارد جامعه شدند. طولی نکشید که ناپلئون شکست خورده به

جزیره «سنت هلن» تبعید گشت و امپراطوری فرانسه افول نمود و به جای آن دیو استعمار انگلستان قد علم کرد، یهودیان تازه [صفحه ۹] کار خرده بورژوا و نوکیسه که با بی هویتی دنبال نابودی هویت دیگران بودند و خود را «صهیونیست» می‌نامیدند. در این فضای امپراطوری جدید به انواع جنایات از جاسوسی و مکر و خدعه و مزدوری پرداختند تا توانستند خود را نهادینه ساختند و به دنبال اهداف فراتر پیش روند آنان به وسیله «تودر هرتزل» در شهر «بال» سوئیس و سپس در آمریکا اهداف خود را دنبال کردند چون هویتی موزائیکی داشتند و غیر ممکن نمی‌نمود که با هم جمع و متحد شوند رسیدن به سرزمین موعود را سر دادند و سمینارها، همایش‌ها، کنفرانس و ... ترتیب دادند تا بالاخره در سال ۱۹۴۸ م پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی سرزمین فلسطین که با فرمانداری انگلستان اداره می‌شد توسط اعلامیه بالفور نخست وزیر وقت بریتانیا و با تائید و همکاری سازمان ملل یک گروه بهتر است بگوئیم یک کلنی ویروس را که با لذات تروریست بوده و تربیت شده بودند از بین امت یهود تربیت کردند و در این سرزمین مقدس جای دادند جرثومه فساد و دمل چرکین که جز زندگی در تعفن و منجلات جایی برای زیست ندارد از آن ایام تا کنون روز و شبی نیست که چون دراکولای خون آشام و خفاشان خون خوار، جامی از خون پاک مردم فلسطین قلب امت اسلام سر نکشد و کسانی را به شهادت نرساند. این همه جنایت پروری به دست چه کسی بود جز انگلستان؟ و امروز نو محافظه کاران آمریکا که همان اخلاف سوء آن اسلاف سوءاند (سوء خلف لاسوء سلف) این گروه تروریست را پیش مرگان امت نصاری قرار داده‌اند تا به خیال خامشان آنتی کرایس‌ها و دشمنان مسیح را که - مسلمانان هستند - بکشند تا مانعی برای ظهور او نباشند و سرزمین خاورمیانه که سرزمین، لی لی پوت، هارت لند، Hart Land، برای خود می‌دانند تمام جهانخواران غرب را جمع کنند و به امید مسیحی که خود باعث تصلیب و تبعید او شده‌اند، مسلمانان را بکشند و دارو و ندارشان را غارت کنند. و همه می‌دانند از آن روزی که «هگل» روح القدس را تبدیل به روح زمان کرد همه چیز در ستر زمان تعبیر یافت و تغییر پذیر شد دیگر دینی نماند که کسی با آن زندگی کند و امید به مسیحی نماند که برای او فداکاری کند آنچه آنان امروز در این منطقه می‌خواهند نابودی اسلام و مسلمانان و چپاول ذخائر نفتی و انرژی خدادادیشان است. ج) در زمان فتحعلیشاه قاجار ۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه ق با ورود «سرجان ملکم» انگلیسی فرقه‌ای با نام شیخیه ایجاد می‌شود و سپس بوسیله جانشینان سرجان ملکم یعنی «سرهارد فورد [صفحه ۱۰] جونز» و «سرگورالزی» تقویت می‌شود تا در تقابل با مرجعیت شیعه و کانون و محوریت آن در انسجام و همبستگی ملی ایران مسئله امامت و ولایت را با ایجاد شبهه و ارتباب سست و ویران سازد. سپس بوسیله جانشینانی چون سید کاظم رشتی در کربلا و محمد کریم خان قاجار خود را نایب شیخ می‌دانند کانون تشیع را به چالش بکشاند. در این برهه از زمان روس، انگلیس وارد کار می‌شوند. فردی جوان و قدرت طلب و با ظاهری وجیهه و آراسته بنام «علی محمد شیرازی» در کمپانی «ساکس یهودی» در شهر بوشهر به کار می‌گیرند و با تزریق افکار شیطانی و استعماری او را به درجه نایب امام زمانی (ع) و «باب المهدی» و سپس به «مهدویت» می‌رسانند و به فریب عوام الناس پرداخته و با ایده‌های انگلیسی تقویت می‌شوند و دست به قتل و غارت پرداخته و شیعه را مهدورالدم می‌سازند تا اینکه سردار بزرگ استعمار ستیز ایران، میرزا محمدتقی خان امیر کبیر اعلی ... مقامه با اخذ و تبعید و اعدام باب چشم فتنه را کور می‌کند. (۱۲۶۶ ه ق) ولی استعمار کفتار گونه، شب شکار و مردار خوار، با نبش قبر خود در ظلمت گمراهی و نادانی مردم، افراد سفید و جاهل دیگری را به کار می‌گیرد و در این ظلمات گمراهی شب پرستانی قدرت طلب همچون «میرزا حسینعلی» و «میرزا یحیی» دو برادر نوری را که در پای هجویات باب در آموخته‌اند وارد میدان می‌شوند و فرقه‌های بهائیه و ازلیه را ایجاد می‌کنند در آغاز خود را امام و سپس پیامبر خوانند و دین اسلام را منسوخ اعلام می‌کنند و جاهلان از عوام را فریفته و به اخدام احشام خود می‌افزایند؛ مرحوم امیر کبیر آنان را تعقیب و تبعید می‌نماید و سپس به علت اختلاف بین دو برادر در جانشینی باب - که بیشتر صبح ازل بوده تا بهاء - به جزیره قبرس و شهر عکا در فلسطین اشغالی تبعید می‌گردند و از لحاظ مکانی و زمانی کاملاً در خدمت استعمار انگلستان قرار می‌گیرند. القصة مسلک استعماری «بهائیت» که آفریده سرویس‌های جاسوسی روس و انگلیس بود، در قرن اخیر بصورت

میراث استعماری در اختیار استعمار آمریکا قرار می‌گیرند و سران این فرقه «بیت العدل» خود را رسماً در فلسطین اشغالی (اسرائیل) مستقر می‌سازند و کمر خدمت به استعمار نو و صهیونیسم می‌بندند. عباس افندی پیشوای بهائیان پسر میرزا حسینعلی نوری (بهاء) پس از اشغال فلسطین توسط ارتش انگلستان و لژیون یهود در جنگ اول جهانی رسماً از دست ژنرال «آلن بی» فرمانده [صفحه ۱۱] ارتش انگلستان لقب «سر» دریافت می‌کند. چنانچه حافظه تاریخ نقش «حبیب... عین الملک (بهائی سر شناس) در کشف و معرفی رضاخان به انگلیسیها جهت انجام کودتای سیاه ۱۲۹۹ ش و طراحی دستگیری و محاکمه و اعدام سران مشروطه را بوسیله محافل بهایی و استفاده پسر شیخ شهید فضل... نوری و شیخ ابراهیم زنجانی در صدور حکم اعدام این شیخ شهید و سرانجام هدم مشروطیت و عقیم گذاشتن حرکت مردم و متقابلاً زمینه سازی آمریکا در دهه‌های ۵۰ و ۴۰ بجای روی کار آمدن هویدا (پسر همان عین الملک) و تشکیل کابینه‌هایی که در هر کدام از چند وزیر بهایی استفاده می‌شد نظیر منصور روحانی، عباس آرام و... را از یاد نمی‌برد. بدین گونه «فرقه بهائیت» به مثابه بازوی «استکبار جهانی» همیشه و همواره با پیش برد اغراض شوم آن کمک داده و متقابلاً- استکبار نیز زمینه گسترش نفوذ و فعالیت این فرقه را در مشرق زمین به ویژه در «ایران زمین» فراهم ساخته است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ملت هوشمند ایران با توجه به پیوند دیرین و عمیق فرقه بهائیت با استعمار و رژیم فاسد پهلوی و نیز مخالفت ذاتی و آشکار آن با معتقدات اساسی ادیان الهی، خصوصاً اندیشه نجات بخش «مهدویت (ع)» در اسلام تشیع، سران این فرقه استعماری را، به عنوان ستون پنجم اجانب و دشمنان و عوامل فساد و تباهی در کشور به پای میز محاکمه کشانید. «تشکیلات بهائیت» را که بیش از یک قرن در کشورمان بر ضد اسلام و جاسوسی برای بیگانگان اشتغال داشت غیر قانونی و عضویت در آن را جرم به شمار آورد (اعلامیه دادستانی کل انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۲). در واقع و به درستی بهائیت نوعی بیماری فکری و سیاسی و ادعای دروغین از خدا پرستی قلمداد شد که جلوگیری از سرایت آن به پیکر جامعه مسلمین اقتضاء می‌کند حاملان این بیماری پیوسته در قرنینه و کنترل دقیق به سر برند. در این اقدام مدبرانه بسیاری از فعالان فرقه به دامان غرب - خصوصاً آمریکا - گریخته و به زودی کاخ سفید و دیگر کانونهای سلطه، صریحاً، دفاع از این جماعت - خود ساخته - را عهده دار شدند. به گونه‌ای که حضرت امام خمینی (ره) حمایت رسمی ریگان از بهائیان را نشانه وابستگی این فرقه ضاله به امپریالیسم شمرند (صحیف نور - ج ۱۷ ص ۲۶۷ - ۲۶۶) [صفحه ۱۲] اخباری که از تحرکات استعماری این فرقه در جهان به ویژه منطقه خاورمیانه به طور پیاپی می‌رسد نشان از همکاری وسیع این فرقه با آمریکا و صهیونیسم جهانی در فرآیند سلطه بر جهان (جهانی سازی) دارد به عنوان مثال:

- ۱- «دیوید کلی» کارشناسی ارشد سلاحهای کشتار جمعی در وزارت دفاع انگلستان که در گزارشهای آن وزارتخانه راجع به سلاحهای کشتار جمعی عراق دست برده و بهانه‌ای برای حمله به عراق فراهم ساخت و بعد هم کشته شد یکی از مقامات بلند پایه بهائیت در لندن بود!!! و این خیانت را نیز به دستور «بیت العدل» انجام داد. ۲- شایعات گسترده در جراید و اینترنت «ابومازن» جانشین یاسر عرفات و عضو فعال تشکیلات دولت خود گردان فلسطین را به فرقه ضاله بهائیت منتسب می‌کند. ۳- احسان یار شاطر چهره فرهنگی مشهور زمان شاه با گرایش بهائیت امروز مشاور فرهنگی «صفر مراد نیازف» رئیس جمهور ترکمنستان می‌باشد. ۴-

در حال حاضر تعداد یکهزار (۱۰۰۰) پایگاه اینترنتی در جهان به تبلیغ مسلک بهائیت مشغولند و بعضاً در پوشش عنوان مقدس مهدویت به بخش اطلاعات غلط و وارونه درباره حضرت ولی عصر (عج) مبادرت می‌ورزند. همزمان اخبار فراوانی نیز در تبلیغات گسترده و اقدامات موزیانه این فرقه در ایران به گوش می‌رسد که حاکی از تجدید سازمان بهائیت در داخل - همسو و هماهنگ با خارج کشور - است. تلاش بهائیت امروز عمدتاً مصروف به انکار ماهیت وابسته به استکبار جهانی و ارائه تصویر یک شهروند عادی و بی خطر از بهائیان، نهایتاً مظلوم نمایی بر ضد جمهوری اسلامی و تهیه خوراک برای قدرتهای بیگانه بوده و تلاش دارد از محافل جهانی، نظیر سازمان حقوق بشر به صورت ابزاری جهت وارد ساختن فشار بر نظام مقدس اسلامی و باجگیری از آن بهره گیرد و نهایتاً زمینه را برای تجدید فعالیت توطئه آمیز خود - در شئون مختلف تبلیغی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - بر ضد اسلام

و ایران فراهم سازد. هدف نهایی و استراتژیک این فرقه، نیز کسب «رسمیت» قانونی از نظام اسلامی است که مقابله با آن هوشیاری و مراقبت خاص دولت و ملت را طلب می‌کند. متأسفانه اخیراً گستاخی فرقه به جایی رسیده که با سوء استفاده از آزادیهای موجود در نظام جمهوری اسلامی در ۲۵ / ۸ / ۱۳۸۳ با امضاء «جامعه بهائیان ایران» نامه‌ای خطاب به رئیس [صفحه ۱۳] جمهور وقت «آقای خاتمی» نوشت و در سطح کشور به پخش وسیع آن مبادرت کرد که - خود نامه - سراسر مشحون از حمله و توهین به مسئولان بلند پایه نظام بود و از دیدگاه مطلعان ترفندی برای تبلیغ علنی بهائیت و جلب عواطف مردم مسلمان به سوی آن تلقی گردید. این امر ضمناً نظر کسانی را تأیید می‌کرد که معتقد بوده و هستند که بهائیت ذاتاً یک «تشکیلات سیاسی استعماری» است که هیچگاه نمی‌توان از تبلیغات مسلکی و آیینی فاصله بگیرد و اساساً هر فرد بهایی در رابطه با تشکیلاتی است که تعریف شده و جایگاه وجودی خود را پیدا می‌کند. در چنین شرایطی طبعاً باید با کمال دقت و درایت پیرامون نوع برخورد با معضل بهائیت اندیشید و دست به تدابیر پخته و حساب شده زد. رفتارهای کاملاً مشکوک و زیرزمینی بهائیان و تشکیلات و ساختار پیچیده آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه محافل و مردم آگاه دین مدار ایران اسلامی قرار گرفته است. ولی هنوز در مورد این فرقه ضاله تصویر روشنی از انتشار اسناد و مدارک و افشاگریهای مستند پیش روی نیست. بحمد الله والمنة یکی دو سالی است که برخی از افراد و بعضی از پژوهشکده‌ها و هم چنین دفتر انتشارات اسلامی در جهت تحقق اهداف فوق اقدام به چاپ و نشر کتب و جزوهایی در این جهت نموده‌اند و باید از موسسه کیهان در معرفی این فرقه منحرف که یکی دو سالی است در قسمت نیمه پنهان اقدام به چاپ سیاهکاریهای این گروه گمراه‌گر نموده‌اند تشکر نمود. و از تک ستارگانی که گاهی در سیاهی غفلت جامعه درخشش کرده و راه را از چاه نشان می‌دهند همچون برادر مستطاب آقای علی نصری که با چاپ کتاب «نقدی بر اصول دوازده گانه بهائیت» خدمت ارزشمندی را به جامعه اسلام به ویژه تشیع نموده‌اند و اینک کتاب دیگری با نام «تحریف تاریخ بدست بهائیت» در دست تهیه و چاپ دارند که اساس تحریف حقایق تاریخ بدست این گروه گمراه را نشان می‌دهد آفرین و دست مریزاد گفت امید است که مقبول درگاه حضرت احدیت و بارگاه ولی الله الاعظم «عج» قرار گرفته و در نظر مومنین این دین مبین درآید. ان شاء الله والسلام علی من التبع الهدی خلیل بهرامی قصر چمی آذرماه ۱۳۸۵ [صفحه ۱۴]

پیشگفتار

یکی از معضلاتی که در تاریخ بشریت مشاهده می‌شود و اخیراً با سوء استفاده از پیشرفتهای تکنولوژیک بر حجم آن افزوده شده پدیده زشت تحریف تاریخ و یا دستکاری مستندات تاریخی، آن هم به صورت عامیانه است. در این میان، بعضی از متون ادبی، فلسفی، تاریخی و دینی نیز در امان نمانده‌اند. از جمله اینگونه تحریفات، اسناد دسته اول مربوط به تاریخ علی محمد شیرازی ملقب به باب، مؤسس فرقه بابیه است که تقریباً اصل آن توسط سران بهائی از میان رفته و آنهایی هم که باقی مانده‌اند مانند کتاب نقطه الکاف، نایاب می‌باشند. در این راستا، سران بهائی، طی تقریباً یک قرن با دستکاری و کم و زیاد کردن حوادث واقعی مندرج در این کتاب، سعی داشته‌اند مطالب را تحریف و در واقع تاریخ فرقه بابیه را به نفع خود غسل تعمید دهند! در این نوشتار کوشش گردید تا خوانندگان محترم با رؤوس این تحریفات به صورت مستند آشنا و امکان مقایسه اصل با بدل برای آنان فراهم گردد. به همین منظور در ابتدا تلخیصی از تاریخچه فرقه بابیه و بهائیه آورده شده، سپس با شرح حال مؤلف کتاب نقطه الکاف یعنی میرزا جانی کاشانی و همچون پرفسور ادوارد برون نویسنده و مورخ شهیر انگلیسی که به حق آثار ادبی و اقدامات فرهنگی او در تاریخ تحولات سیاسی یکصد ساله اخیر ایران تأثیرات فراوانی داشته، آشنا خواهید شد. در فصل دوم به علل و عوامل تحریف تاریخ دوران باب پرداخته و به دنبال آن در فصل سوم رؤوس این تحریفات همراه با توضیحات کافی درج گردیده است. از آنجایی که بهائیان به هنگام نقل تاریخ سعی وافر دارند تا جانشین پس از باب یعنی یحیی صبح ازل را به یکباره انکار نمایند تا برای مؤسس

فرقه بهائیت رقیبی نماند، لذا فصل چهارم به این مقوله اختصاص یافته است. در قسمت ضمائم، تصاویر اشخاص و مکان‌هایی که در متن کتاب به آن اشاره رفته همچنین تصویر مقدمه نسخه انگلیسی کتاب نقطه الکاف که توسط ادوارد برون با رعایت [صفحه ۱۵] اصل بی طرفی تهیه گردیده، آورده شده تا خوانندگان محترم به اصالت تحریفات بیشتر پی ببرند. در خاتمه بر خود لازم می‌دانم تا از استاد ارجمند جناب آقای دکتر خلیل بهرامی مدرس محترم رشته عرفان دانشگاه آزاد اسلامی که با تقریر خود این مجموعه را مزین فرمودند، همچنین از آقای احمد رضا سبحانی بخاطر تایپ متن، خانم محبوبه صفا، مساعدت در طرح روی جلد، آقای مرتضی باقری جهت تقبل هزینه چاپ و انتشار و از کلیه دوستان و سروران گرامی به ویژه همسر م که با تشویقات خود مرا در تهیه این مجموعه یاری دادند، تقدیر و تشکر نمایم. و السلام علی نصری ۱۵ / ۹ / ۱۳۸۵ [صفحه ۱۸]

تاریخچه و زمینه پیدایش فرقه بهائیه

اشاره

از آنجایی که تأسیس هر فرقه و مسلکی در بستر تاریخ تحت تأثیر عوامل بی شماری قرار داشته است پیدایش بهائیت نیز در قرن سیزدهم هجری (دوره قاجاریه) منبعث از شرایط زیادی بوده که مهمترین آنها عوامل اقتصادی، سیاسی، فکری و فرهنگی جامعه آن زمان ایران به شمار می‌آیند به همین لحاظ شایسته آن است که در آغاز اشاره‌ای به این شرایط نموده و سپس به روند پیدایش تاریخی فرقه مزبور پرداخته شود.

وضعیت ایران به هنگام ظهور بهائیت

وضعیت اجتماعی و اقتصادی

کشاورزی و فلاحت ناسالم دوره قاجاریه مبتنی بر کشاورزی سنتی و رابطه ارباب رعیتی و نظام فئودالیزم قرون وسطایی بود و طبقه دهقان و زحمتکش نیروهای تولید کننده اقتصادی بودند که هیچ گونه تأمین اجتماعی و اقتصادی نداشتند. [۱] طبقه حاکم که همان فئودال و منتسبین به دولت و خاندان وسیع قاجار بودند جز حفظ منافع خود قصد دیگری نداشتند و نیروی نظامی دولت قاجار بالای جان مردم به ویژه طبقه زحمتکش شده بود. [۲]. وضع مملکت هم به علت نفوذ بیگانگان که ناشی از جنگ با روسیه بود بسیار خراب و زندگی بر مردم بسیار سخت بود و عموم مردم در انتظار روزی بودند که شاید مصلحی آنها را از مهلکه نجات دهد. [۳].

وضعیت فرهنگی

در زمان قاجاریه بیش از نود درصد مردم ایران بی سواد بودند، یک سری از اعتقادات دیگر، معتقدات خرافی است یعنی اوهام و خرافاتی که رنگ و بوی مذهب به خود گرفته و در میان عام هم بشدت رسوخ کرده و هر کس با او از سر ناسازگاری در می‌آمد به شدت [صفحه ۱۹] مورد لعن و تکفیر قرار می‌گرفت و دسته‌ای دیگر از معتقدات همان خرافات خاص جامعه‌های عقب افتاده بود. [۴].

وضعیت سیاسی

نفوذ بی چون و چرای بیگانگان در ایران فرمانبری محض قاجار در برابر سلطه انگلیس و روسیه و باز گذاشتن دست سیاست‌های بیگانه در امور داخلی ایران و قبول هر آنچه که آنها برای حکومتیان دیکته می‌کردند از جمله این عوامل بود که ضعف و زبونی را

به همراه داشته و روحیه عمومی مردم ایران را به شدت تحت تاثیر قرار داده و نظر توده مردم را نسبت به سلطه قاجار به شدت بدبین و متزلزل ساخته بود. [۵]. مضافاً اینکه در کنار آن چنین وانمود و القا می‌شد که این پیشامد باید اتفاق می‌افتاد و راهی جز تسلیم در برابر مقدرات نمی‌باشد و در نتیجه مردم را به بی‌تفاوتی گرایش دهند و در مقابل اتفاقات، عکس‌العملی از خود نشان ندهند. [۶]. استعمار هم در کشورهای اسلامی توانسته بود با تلاشهایی از جمله ایجاد فساد اخلاقی، ترویج فحشا و بی‌اعتقاد کردن آنها به سابقه فرهنگی و الگوهای جامعه خویش و ایجاد شیفتگی نسبت به دستاوردهای غربی موجب انحطاط جامعه، بی‌رنگ کردن اسلام، به فقر کشیدن مسلمانان و نهایتاً دور شدن مردم از صحنه سیاسی گردد. [۷].

روند تاریخی پیدایش فرقه بهائیت

حال که شرایط و وضعیت موجود در زمان ظهور بهائیت در بخش پیشین مورد بررسی قرار گرفت، اکنون در این بخش به سیر تاریخی پیدایش این فرقه به صورت خلاصه می‌پردازیم. قابل ذکر است چنانچه خوانندگان گرامی مایل به دریافت اطلاعات بیشتری در زمینه وضعیت افراد مورد اشاره در این بخش می‌باشند، کتب راهنما در ذیل صفحات آمده است. [صفحه ۲۰] در دوران حکومت فتحعلی شاه (قرن دوازدهم هجری) یکی از فرق شیعه به نام شیخیه به رهبری شیخ احمد احسانی اعلام نمود که امام زمان در جهانی دیگر به نام هور قلیایی می‌باشد و چون جسم عنصری (خاکی) او از بین رفته امکان رجعت با جسم عنصری را ندارد لذا در کالبد شخص دیگری ظهور پیدا می‌کند!! با اعلام این مواضع جدید از سوی شیخ، علمای وقت در ایران و همچنین عتبات عالیات در عراق، ادعاهای او را باطل و وی را مرتد دانسته از جمله حاج محمدتقی قزوینی که از اعظم علمای وقتی ایران بود. [۸]. پس از درگذشت شیخ احمد، فرد دیگری به نام دیگری به نام سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ هجری قمری) جانشین او شده و همان ادعاها را تکرار و اظهار نمود که عن قریب اما منتظر ظهور خواهند کرد. [۹] لذا شاگردانش پس از مرگ او شبانه‌روز به تحجد و روزه داری پرداخته و آماده ظهور شدند و در عین حال افکار مردم کم‌اطلاع آن زمان را معطوف به افکار و رفتارهای خود نمودند. در این مقطع دولتهای استعماری روس و انگلیس (در بخش پیشین به آن اشاره شد) با تمام قوا در صحنه مقدرات و تصمیم‌گیری‌های کشور حضور داشتند و هیچ حرکت و تصمیمی علیه منافعشان از طرف دولت مرکزی را بر نمی‌تافتند. در این آشفته بازار یکی از مریدان بی‌نام و نشان سید کاظم رشتی، به نام سید علی محمد شیرازی اعلام نمود که من باب یعنی واسطه بین امام زمان و مردم هستم. [۱۰]. وی پس از اندک زمانی در بالای منبر به مردم اعلام نمود «که چون امام زمان وجود عنصری (جسم) ندارد، پس به ناچار در کالبد دیگری حلول می‌کند و ایشان در من حلول کرده‌اند و من خود امام زمان هستم!» [۱۱]. حکومت وقت (زمان محمد شاه و صدرات میرزا آغاسی) اقدام به دستگیری و حبس وی می‌نماید. در اینجا نقش دستگاه فرقه سازی استعمار روشن و هویدا می‌گردد. چرا [صفحه ۲۱] که به هنگام برخورد حکومت وقت با سید علی محمد شیرازی حمایت علنی و تلویحی سفارت روس در تهران شروع می‌شود و سید با دفع الوقت موفق می‌شود که حتی دین اسلام را منسوخ و خود را پیامبر جدید معرفی نماید. [۱۲]. از سوی دیگر سید علی محمد با هدایت سفارت روس (دالگورکی) شاگردان خود را به سایر نقاط پرجمعیت مذهبی ایران اعزام نمود، از جمله: استانهای خراسان، زنجان، آذربایجان، مازندران، یزد و همدان تا هوادار جمع کنند. در این میان خراسان برای سید علی محمد (با توجه به آگاهی قبلی او به روایات علائم ظهور امام عصر) [۱۳] نقش مهمی ایفا می‌نماید چرا که عده‌ای از هواداران خود در خراسان را اسب سوار با علم‌های سیاه به قیام علیه سرداران حکومت وا می‌دارد و این اقدام را منطبق بر وجود یکی از علائم ظهور اعلام و زمینه افزایش هواداران خود را فراهم می‌نماید. حکومت وقت که از این حوادث مضطرب و نگران می‌گردد علی محمد باب را به تهران آورده و با علما روبرو می‌سازد در این مجلس او نمی‌تواند به سؤالات علما پاسخ دهد لذا اعلام توبه می‌نماید و توبه نامه را امضا می‌کند. [۱۴] حکومت پس از این رویداد وی را مجدداً به قلعه چهریق

آذربایجان تبعید می‌نماید. هواداران علی محمد باب نیز، در زنجان و مازندران با مطرح نمودن دوران فترت و اینکه هیچ حکم و تکلیفی بر گردن ندارند دست به شورش قتل و کشتار و هتک حرمت مسلمانان می‌زنند. [۱۵] در این اثنا محمدشاه، فوت می‌نماید و دوران حکومت ناصرالدین میرزا با صدارت میرزا محمدتقی امیر کبیر شروع می‌شود. امیر کبیر که مانند سایر دولتمردان قاجار شخصیت وابسته‌ای نداشت با اوج گیری اقدامات مسلحانه هواداران این فرقه و ایجاد اغتشاش و ناامنی در کشور با حکم علمای وقت مبنی بر ارتداد، سرانجام دستور اعدام سید علی محمد شیرازی ملقب به باب را صادر کرد و در شعبان ۱۲۶۶، نامبرده در میدان تبریز تیر باران می‌گردد. [صفحه ۲۲] پس از معدوم شدن باب، هواداران وی، تصمیم به قتل ناصرالدین شاه می‌گیرند و در سال ۱۲۶۸ هجری قمری، شاه را ترور می‌نمایند ولی موفقیتی به دست نمی‌آورند، شاه نیز با عصبانیت اقدام به دستگیری اعضاء شاخص بایان می‌کند که از آن جمله میرزا حسینعلی نوری (که بعدها اعلام پیامبری می‌نماید) به زندان تهران منتقل می‌شود و برای خلاصی از زندان «لوح سلطان» در مدح ناصرالدین شاه به عنوان «مظهر عدل» را صادر می‌نماید! برادر کوچکتر حسینعلی یعنی «میرزا یحیی» ملقب به «صبح ازل» به مازندران فرار و از طریق سفارت روسیه درخواست کمک برای آزادی برادرش می‌نماید و خودش به بغداد می‌گریزد [۱۶] و اعلام «من یظهره الهی» [۱۷] می‌کند و اظهار می‌دارد آن کسی است که باب بشارت ظهور پس از خود را داده. سفارت روسیه هم با تحت فشار قرار دادن دربار از اعدام حسینعلی نوری جلوگیری و مقدمات تبعید او و همراهانش را به کشور عثمانی فراهم می‌کند و سرانجام حسینعلی نوری به بغداد تبعید و در کنار برادرش قرار می‌گیرد. [۱۸] و به پاس خدمات دولت تزاری روسیه برای آزادیش لوحی نیز به افتخار امپراطور روس به او نازل می‌شود!!! [۱۹] حسینعلی نوری ابتدا در بغداد پیشکار برادرش یحیی می‌گردد. و پس از گذشت دو سال (۱۲۷۲ هجری قمری) اعلام می‌نماید که «من یظهره اله» خودم می‌باشم و یحیی دروغ می‌گوید و اینکه او در آغاز خود را من یظهره اله معرفی کرده را من به او یاد دادم تا حکومت وقت با من برخورد نکند! [۲۰] و من «بهاء‌اله» هستم. درگیری دو برادر بر سر پیامبری شروع می‌شود، حکومت عثمانی به ناچار آنها را به استامبول و سپس به آدرنه تبعید نمود اما به دلیل ادامه تنازع، حسینعلی نوری را به عکا و یحیی صبح ازل را به قبرس تبعید می‌کند. از این پس حسینعلی نوری با اعمال نفوذ بر یاران خود در ایران به [صفحه ۲۳] وسیله ارسال نامه‌هایی معروف به الواح و همچنین برخورداری از حمایت انگلیسی‌ها توانست یحیی ازل را از صحنه خارج و یاران خود را حفظ نماید. وی که ملقب به بهاء‌اله است دو کتاب به زبان‌های عربی و فارسی به نام «ایقان» و «اقدس» در خصوص احکام و اصول فرقه جدید «بهائیت» به جای گذاشته است. [۲۱]. پس از مرگ حسینعلی نوری در سال ۱۳۱۲ هجری قمری پسرش به نام عباس افندی معروف به عبدالبهاء با برادر دیگرش به نام محمدعلی بر سر جانشینی درگیر شد و باز استعمار انگلیس در اینجا دخالت نمود و به پاس خدماتش به آنها در فلسطین و بر سر اراضی قبرس و ایجاد اختلاف بین عثمانی و انگلستان از عباس حمایت کرد و به وی لقب SIR (سر) و مدال «نایت هود» داد [۲۲] عباس هم به پاس این همه تفضل! (لوح سلطان) را در مدح و ثنای پادشاه وقت انگلستان به نام ژرژ پنجم و ادامه بقای بی زوال او صادر نمود. [۲۳] (در اینجا میزان پایبندی بهائیان به شعار عدم دخالت در امور سیاسی که از شعارهای اساسی و اصلی آنهاست روشن می‌گردد.) پس از مرگ عباس افندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری به دلیل نداشتن فرزند پسر، نوه دختری او به نام شوقی افندی، جانشین عباس افندی گردید و حمایت سیاسی دولت بریتانیا کماکان مستدام بود. وی افرادی را منصوب نمود تا شورای مرکزی بهائیان معروف به بیت العدل را در سرزمین فلسطین اشغالی تشکیل دهند و ریاست آن را به (چارلز میسن آمریکایی) سپرد. [۲۴] پس از مرگ شوقی افندی در سال ۱۹۵۸ به دلیل اختلافی که بین سران آمریکایی و بریتانیایی بر سر جانشینی ایجاد گردید انشقاق دیگری به وجود آمد و همسر کانادایی شوقی به نام روحیه ماکسول موفق به طرد میسن ریمی گردید و از این تاریخ به بعد رهبری فردی جای خود را به رهبری جمعی داده و بیت العدل نقش اساسی در رهبری این فرقه را ایفا می‌نماید. [۲۵]. [صفحه ۲۶]

زندگینامه ادوارد براون

نظر به اینکه اغلب ایرانی‌ها، مرحوم پرفسور، «ادوارد براون» انگلیسی را می‌شناسند و به خدمات برجسته او نسبت به ایرانی‌ها آشنا هستند و از این نویسنده و دانشمند بزرگ در ایران تا کنون چند کتاب منتشر شده، تصور نمی‌کنم که معرفی او لزومی داشته باشد، لیکن از این جهت که ممکن است برخی از خوانندگان محترم نسبت به این فرد آشنایی کامل نداشته باشند، لذا لازم دیده شد، شرح مختصری از زندگینامه وی آورده شود. ادوارد گرانویل براون Edward - G. Brown روز هفتم ماه فوریه ۱۸۶۲ میلادی در شهر اولی واقع در ایالت گلوستر شیر در انگلستان قدم به دنیا گذاشت. پدرش موسوم به سر بنیامین براون Ser Benyamin Brown چند سال در شهر نیوکاسل اون تین واقع در انگلستان ریاست یک مؤسسه کشتی سازی و ماشین سازی را داشت امام خود او اهل گلوستر شیر و زوجه‌اش که مادر ادوارد براون باشد، اهل نورترمبریان از شهرهای انگلستان بود. براون ابتدا دوران ابتدایی را طی کرده و سپس به یک مدرسه معروف (اتین) که در انگلستان دارای اسم و رسم است رفت. حمله روسیه به ترکیه و علاقه براون به بقای استقلال عثمانی و سایر ملل اسلامی، سبب شد که او درصدد تحصیل زبان‌های شرقی برآید و در درجه اول به فکر تحصیل زبان ترکی افتاد، برای تحصیل این زبان کتابی موسوم به گرامر ترک را خرید و شروع به مطالعه نمود، در حقیقت زندگی شرق شناسی ادوارد از خرید و مطالعه این کتاب شروع می‌شود. براون بر عکس جوانان اروپایی که در مدارس خود به زبان‌های لاتینی و یونانی آشنا و علاقه‌مند می‌شوند، او در مدرسه به زبان‌های شرقی و مخصوصا به زبانهای ملل اسلامی مشرق زمین علاقه‌مند گردید. در سال ۱۸۸۲ میلادی، ادوارد که ۲۱ ساله بود به قسطنطنیه، پایتخت ترکیه، مسافرت کرد و قصدش این بود که در آنجا مطالعات زیادتری در تاریخ و زبان ملت ترک بکند. اما سرنوشت او طور دیگری اقتضا می‌کند و در ترکیه عاشق ادبیات و اشعار ایران می‌گردد و به تدریج علاقه به ایران در قلب او زیاد می‌شود تا مصمم می‌گردد، سرزمینی که حافظ و [صفحه ۲۷] فردوسی در دامان آن پرورش یافته‌اند را ببیند و سرانجام در سال ۱۸۸۷ میلادی به ایران سفر می‌کند. ورود ادوارد به ایران، مصادف با ظهور فرقه‌ای نو، معروف به بابی در کشورمان بود و لذا در این خصوص نیز مطالعاتی کرد که تا چند سال ادامه یافت. وی از طریق کتاب کنت دو گوینو، سفیر وقت فرانسه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تحت عنوان سه سال در آسیا، با این فرقه آشنا گشت و به خاطر صداقتی که در ثبت وقایع داشت مورد نفرت بهائیان قرار گرفت. این نفرت وقتی بیشتر بروز پیدا کرد که وی تلاش نمود تا اصل کتاب میرزا جانی کاشانی که راجع به وقایع دوران باب بود را به دست آورد و آن را با نسخه‌ای که بهائیان توسط میرزا حسین همدانی، منشی مانکنجی، به تحریف آن پرداخته بودند مقایسه کرد [۲۶] و با کوشش‌های بسیار در سال ۱۹۱۰ به چاپ رساند. به همین منظور بهائیان که خود وابستگی تمام و کمال به اجانب، مخصوصا انگلستان داشته وی را متهم به جاسوسی و همکاری با علماء ایران می‌کنند!! و اظهار می‌دارند که «که این اجنبی کافر برای عمامه به سرانی که بایان را کافر محسوب می‌کنند به علامه مستشرق، همدرد انسانیت و محبت ایران بدل گشته است.» [۲۷]. وی در پاسخ یکی از بهائیان که در دوره مشروطیت از او سؤال می‌کند که چرا با علمای ایران مکاتبه داری ولی به عباس افندی (عبدالبهاء) توجهی نداری، می‌نویسد که: «به اعتقاد خود خوب کردم، که از بعضی قراین استنباط شده است، بهائیان اگر طرفدار شاه مخلوع (محمدعلی میرزا) هم نبودند درد مشروطیت را (هم) نداشتند.» [۲۸]. باری، وی در زمینه ادبی نیز کتاب‌هایی به زبان فارسی و انگلیسی به تحریر در آورد که بعضی از آنها عبارتند از: (۱) السنه اسلامی، (در سال ۱۸۷۹. ۲) تصرف ایران، (در سال ۱۸۸۷-۱۸۸۰. ۳) بابی، که شرح نهضت باب در ایران است و در سال ۱۸۹۰ نوشته شده [صفحه ۲۸] است. (۴) تاریخ ادبیات ایران، در سه جلد، در سال ۱۸۹۰ که شرح حال شعراء و نویسندگان و تاریخ ادبیات به طور کلی می‌باشد. او از سال ۱۸۸۰، علاقه مند به مسائل سیاسی در ایران شد و برای استقلال ایران کوشید و در لندن کمیته ایران را تشکیل داد که برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس اعیان انگلستان عضو آن بودند.

این کمیته که طرفدار استقلال و منافع ملی ایران بود از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹۱۲ میلادی افکار عمومی را به نفع ایران به هیجان درآورد و نه فقط در انگلستان بلکه در اروپا نیز نفوذ داشت. ادوارد در این دوره از عمر چند کتاب درباره ایران نوشت که عبارتند از: (۱) شرح مختصری از حوادث جدید ایران، در سال ۱۹۰۹. (۲) کتاب تاریخ ایران که در سال ۱۹۱۰ منتشر گردید. او در تمام این کتابها، می‌خواست به اروپایی‌ها بفهماند که ایرانیان ملتی رشید و بالغ هستند و به حفظ استقلال وطن خود علاقه دارند، لذا باید استقلال و حق حاکمیت ملی ایران محفوظ بماند. وی، سیاست دولت انگلستان در ایران را که بیشتر ناشی از وحشت انگلستان از روسیه بود تفسیح می‌کرد و معتقد بود دولت انگلستان نباید به هیچ وجه در امور ایران مداخله کند. بدیهی است چنین فردی که مخالف جدی سیاست انگلستان در ایران است نمی‌تواند در وزارت امور خارجه انگلستان مطلوب و محبوب واقع گردد. براون، با اینکه در مباحث علمی و ادبی دارای مفاشات بود، برعکس در مسال سیاسی لجاجت داشت به عبارت دیگر حاضر نبود که عقیده خود را به منظور هم‌رنگ شدن با جماعت یا اکثریت تغییر دهد. از جمله فعالیت‌های مهم دیگر او، عضویت در کمیته اوقاف با شرکت پنج نفر از دانشمندان در لندن به سال ۱۹۰۴ بود که با پشتکار خود توانست، کتاب‌های نایاب و گرانبها را تجدید چاپ کند و در دسترس طالبین معرفت و علما قرار دهد. وی در پایان عمر اوقات خود را بیشتر به جمع‌آوری کتب خطی قدیم و تهیه کاتولوگ و فهرست [صفحه ۲۹] جامعی از آنها و همچنین تدریس زبان‌های شرقی در دانشگاه کمبریج صرف کرد و سرانجام در دسامبر ۱۹۲۵ بدرود حیات گفت، [۲۹] یادش گرامی و روحش شاد باد.

زندگینامه میرزا جانی کاشانی

با توجه به قلت تحقیقات به عمل آمده و اندک بودن کتب تاریخی، شرح حال دقیق و کاملی از نامبرده وجود ندارد، با این وصف، در این مجموعه سعی شده است، با استفاده از منابع موجود، تا حدودی ابعاد زندگی وی روشن شود: حاج محمد حسن نامی از تجار معروف کاشان و صاحب اعتبار، دارای دو همسر بوده که از یکی حاج میرزا جانی ملقب به پریا به دنیا می‌آید که موضوع بحث ما است و از دیگری حاج محمد اسماعیل ملقب به ذبیح که بعدها هوادار میرزا صبح ازل می‌گردد و به جرگه ازلیها می‌پیوندد. [۳۰]. میرزا جانی، [۳۱] پس از طی دوران کودکی و نوجوانی همانند پدرش به تجارت می‌پردازد و یکی از تجار معتبر و سرمایه‌دار کاشان می‌گردد [۳۲] و سال‌ها در محل تولد خویش زندگی و در ظل اسلام بسر می‌برد، تا اینکه سر و صدای ادعاهای علی محمد شیرازی در ایران بلند می‌گردد و او را بر آن می‌دارد تا به تجسس افتد. در این اثنا ملا- حسین بشروئی که یکی از هواداران علی محمد بوده است و به منظور تبلیغ ادعاهای او به شهرهای مختلف کشور سفر می‌نموده، گذرش به شهر کاشان می‌افتد و حاجی میرزا جانی با او ملاقات می‌کند و در اثر آن به فرقه بابیه متمایل می‌شود. [۳۳] از آنجایی که در آن موقع (۱۲۶۱ هجری قمری)، علی محمد باب در مکه بسر می‌برده است [۳۴] سفری به آن دیار [صفحه ۳۰] می‌نماید (۱۲۶۳ هجری قمری). حاجی میرزا مجدداً با او ملاقات می‌کند و در منزل خودش و با حضور علما و تجار و سادات منطقه ترتیب یک مجلس را می‌دهد. این جلسه ظاهراً دو الی سه شب در منزل حاجی میرزا، پیوسته ادامه پیدا می‌کند و نهایتاً منجر به بابی شدن بعضی از علما کاشان از جمله محمد هاشم نراقی و آقا میرزا عبدالباقی صباغ می‌گردد. پس از گرویدن حاجی میرزا جانی مخالف‌های مردمی توسعه پیدا می‌کند و او ناچار به تهران مهاجرت می‌نماید. وی دو سال بعد به منظور ملاقات با علی محمد باب که در قلعه در حال تبعید بسر می‌برده، راهی مازندران می‌شود، لیکن در نزدیکی قلعه گرفتار مأمورین شده و به آمل انتقال داده می‌شود و از همانجا مجدداً به تهران، باز می‌گردد. پس از اعدام علی محمد باب در سال ۱۲۶۶، به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا اقامت می‌کند که با توجه به تبلیغاتی که می‌کرده، چند بار توسط حکومت وقت دستگیر و زندانی می‌گردد و هر بار با توبه و انابه آزاد می‌شده است. در مرتبه آخر در سال ۱۲۶۸ در قائله ترور ناموفق ناصرالدین شاه، به دلیل دست داشتن عده‌ای از بیابان، وی نیز به همراه چند نفر از بایان دستگیر و

سپس اعدام می‌شود. روزنامه اتفاقیه در شماره ۸۲ مورخه پنج‌شنبه ۱۰ ذی‌قعدة ۱۲۶۸ درباره اعدام او می‌نویسد: «حاجی میرزاجانی تاجر کاشی را که به کرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و باز رهایی یافته و به اغوای عوام مبادرت نموده بود، عالیجاه آقا مهدی ملك التجار و تجار و کسبه بالاجماع با هر گونه اسباب حرب به جهنم فرستادند.» نبیل زرنندی که از کاتبان بهائی است، مدفن وی را در محل مقبره سید ولی در تهران می‌داند که به هنگام ساخته شدن بقعه او، سنگ قبر میرزاجانی در زیر بنا باقی مانده است. [صفحه ۳۱]

شناسایی عاملین تحریفات متون تاریخی فرقه بابیه

یکی از معضلاتی که در تاریخ بشریت، مشاهده می‌شود و با سوء استفاده از پیشرفت تکنولوژی بشری بر حجم آن افزوده شده، پدیده زشت تحریف تاریخ و یا دستکاری مستندات تاریخی، آن هم به صورت عامیانه است. در این میان بعضی از متون ادبی و فلسفی، تاریخی و دینی نیز در امان نمانده‌اند؛ از جمله اینگونه تحریفات کتابهای علی محمد باب (مؤسس فرقه بابیه) است که تقریباً اصل آن از میان رفته‌اند و آنهایی هم که باقی مانده‌اند (مانند کتاب بیان) نایاب می‌باشند. اینکه چرا و توسط چه کسانی این حرکت صورت گرفته است، تحقیق ذیل عامل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد: چنانچه امکان دسترسی به آثار علی محمد باب را داشته باشید، متوجه خواهید شد که غلطهای صرفی و نحوی فراوانی در آن وجود دارد که علت آن عجله و شتاب او در نوشتن این کتابها و نداشتن فرصت کافی برای اصلاح آنها بوده است. حال اگر این کتب به صورت اصل در دسترس همگان قرار می‌گرفت، افکار عمومی از پذیرش اعتقادات فرقه مزبور به دلیل اشتباهات مشهود آن، امتناع می‌نمود. دومین علت جمع آوری کتب باب، این است که بعضی از مطالب آنها، به خصوص در کتاب بیان، خلاف ادعای بهاء‌اله (حسینعلی نوری) می‌باشد و با اصول او سازگاری ندارد، لذا سران بهائی را واداشته تا آنها را گردآوری و از دسترس دیگران پنهان دارند؛ اما این مطلب که سران بهائی خود به چنین عملی اقدام نموده‌اند تا چه حدی می‌تواند براساس مستندات استوار باشد، دو سند ذیل می‌تواند این ادعا را ثابت نماید: ۱) مرحوم صبحی [۳۵] (فضل‌اله مهتدی) که بیشتر عمرش را در اشاعه و تبلیغ آئین بهاء صرف نموده و چند سال در «حیفا» نزد «عبدالبهاء» از دبیران و منشی‌های خاص او [صفحه ۳۲] بوده، و بیشتر از هر کس به رموز و اسرار آن آئین آگاه بوده است، در این باره چنین می‌نویسد: [۳۶]. «... شوقی [۳۷] نخست فرمانی که داده بود، این بود که نامه‌ها و برگه‌هایی که باب و بهاء به خط خود نگاشته‌اند، گردآوری شود تا برای او بفرستند و هر چه هست در نزد او باشد تا اگر در میان آنها چیزی باشد که به کار این کیش، زیان دارد و سزاوار نیست مردم بدانند، از دسترس آنها پنهان باشند.» ۲) سند دوم ادعای ما، اظهارات مکتوب شوقی افندی در کتاب خود به نام قرن بدیع صفحه ۱۴۶ است، که می‌گوید: «صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب الیینات، نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود، حسب الامر در شط زواء، ریخته شد و محو گردید.» به همین علت است که بعضی از کتب فرقه بابیه از جمله کتاب نقطه الکاف نوشته میرزای کاشانی، در حال حاضر نایاب می‌باشند و امکان دسترسی به آن با محدودیت روبرو است. در فصول بعدی علل نایاب بودن این کتاب و موارد تحریف شده آن توسط بهائیان، به صورت مفصل پرداخته خواهد شد. [صفحه ۳۴]

رئوس تحریفات تاریخ باب

مقدمه

از آنجایی که در بررسی تحریفات تاریخ باب از نقطه نظرات تحقیقی ادوارد براون بهره فراوانی برده شده است، جا دارد خوانندگان گرامی نیز از انگیزه‌های تحقیقی این شخص و نحوه آشنایی با فرق بابیه و بهائیه که به نقل از خودش در مقدمه کتاب

نقطه الکاف آمده است، مطلع شوند. به همین منظور ابتدا بخشهایی از این مقدمه آورده می‌شود و سپس به موارد تحریف تاریخ مفصلاً پرداخته می‌شود. ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف، نحوه و علت آشنایی خود را نسبت به فرقه بابیه و بهائیه، چنین توضیح می‌دهد: «بعد حمد لله علی آلائه و الصلوه و السلام علی جمیع رسله و انبیاء، چنین گوید احقر العباد، ادوارد براون انگلیسی که از آغاز جوانی، شوق تحصیل السنه ثلثه شرقیه، یعنی عربی، فارسی و ترکمنی، علی الخصوص زبان عذب البیان فارسی و اطلاع بر تاریخ و ادبیات و آثار ایران مرا بر سایر اشواق غالب آمد و از آنگاه تا کنون همواره به یاری خداوند تعالی و مساعدت اسباب ظاهری همیشه اوقات خود را صرف اشتغال به تدریس و تدریس و کتب و جمع و نشر و طبع آثار نفیسه این ملت نجیب نموده‌ام و از خداوند توفیق امتداد این طریقه را خواهانم و از جمله چیزهایی که از همان وهله اول توجه من را بیش از همه چیز و به نوع خصوصی جلب نمود و شوق غربی به اطلاع از جمله و تفصیل آن در من پیدا شد، همانا مسئله سرگذشت طائفه بابیه بود و ابتدای آن به این طریق شد که من در آن اوقات (قریب ۲۶ سال قبل) مشغول تحصیل طریقه متصوفه بودم و برای کسب اطلاعات در این موضوع در همه جا تفحص و تتبع می‌نمودم، وقتی در اثناء تفتیش در کتابخانه دارالفنون کمبریج نظرم به کتابی افتاد، موسوم به «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» تألیف مرحوم کنت دو گوینو که از سنه ۱۲۷۱ الی ۱۲۷۴ هجری قمری به سمت وزیر مختاری از جانب دولت فرانسه در تهران اقامت داشته، کتاب مذکور را برداشته به منزل خود بردم و در آن چیز نافع در خصوص صوفیه نیافتم... لیکن یک فصل مشبع مفصلی در خصوص تاریخ بابیه تا سال ۱۲۶۹ در آن کتاب مندرج بود که بعد از خواندن این فصل شوق زیادی برای اطلاع از چگونگی حالات این [صفحه ۳۵] طایفه بطور تفصیل در من پدید آمد و با خود می‌گفتم، چه می‌شد اگر خود به نفسه این طایفه را می‌دیدم.» وی برای مقصد خود و جمع آوری اطلاعات بیشتر و مستند از تاریخ این طایفه در سال ۱۳۰۵ به مدت یکسال سفری به ایران می‌نماید و سپس سفری به محل زندگی سران آنها در خارج از ایران می‌نماید و از نزدیک با آنها صحبت می‌کند و ادعاهای آنها را شنیده و چنین نقل قول می‌کند: «در جزیره قبرس در شهر ماغوسا قریب پانزده روز (۲۶ رجب ۱۳۰۷) ماندم و در این مدت هر روز به ملاقات صبح ازل (میرزا یحیی نوری) می‌رفتم و از دو یا سه ساعت بعد از ظهر الی غروب آفتاب در منزل او می‌ماندم، دفتر و مداد در دست و سراپا گوش و هر چه او می‌گفت یادداشت می‌کردم و هر شب با یک خزانه پر از معلومات مهمه و اطلاعات مفیده به منزل خود مراجعت می‌کردم موضوع صحبت‌های ما غالباً مذهب و تاریخ و نوشته جات و آثار بابیه و گاهگاه مسائل متفرقه دیگر بود، صبح ازل در خصوص باب و مصدقین دوره اول و شرح زندگانی خود در کمال آزادی و بدون پرده پوشی سخن می‌گفت ولی همینکه صحبت به مسئله تفرقه بابیه و وقایع راجعه به بهاء‌اله (میرزا حسینعلی نوری برادر میرزا یحیی نوری) و بهائیان می‌کشید می‌دیدم به کلی ساکت و صامت می‌شود و حالش از آن گشادگی و آزادی به گرفتگی و سکون مبدل می‌گردد. چون وضع را این طور دیدم و احساس کردم این مقوله صحبت را خوش ندارد من هم مهما ممکن دیگر از این قبیل سؤالات نمی‌کردم و از دخول در این موضوع حتی المقدور اجتناب می‌نمودم، در غالب این مجالس پسران صبح ازل، عبدالعلی و رضوان علی و عبدالوحید و نقی الدین نیز حاضر بودند اگرچه خیلی به ندرت در محضر پدر خود لب به سخن می‌گشودند و منتهی درجه تعظیم و احترام را نسبت به بوی مرعی می‌داشتند. در مدت اقامت در قبرس که تازه چند سالی در تحت تصرف دولت انگلیس در آمده بود به اجاره حاکم جزیره سر هنری بولور نظری به اسناد و دفاتر حکومتی افکندم. آنچه از آنها راجع به نفی صبح ازل و اتباع وی بود استخراج نمودم و این اسناد بعضی به زبان انگلیسی بود و بعضی به زبان ترکی که یک ترجمه انگلیسی هم بر آن اضافه کرده بودند.» [صفحه ۳۶] ادوارد براون سپس بعد از پانزده روز اقامت در ماغوسا به عکا قلعه‌ای در شهر حيفا واقع در فلسطین امروزی مسافرت می‌نماید تا با برادر صبح ازل یعنی حسینعلی نوری ملقب به بهاء‌اله که مدعی دین جدیدی پس از بابیه بود ملاقاتی از نزدیک داشته باشد و صحبت‌های او را بشنود، این سفر را چنین توصیف می‌کند: «ابتدا به قصد ملاقات پیشکار بهائیان به بیروت رفتم (زیرا هر کس می‌خواست به ملاقات بهاء‌اله، حسینعلی نوری، نایل گردد بایستی اولاً به

توسط یکی از عمال بهائی که در پرت سعید یا اسکندریه یا بیروت اقامت دارند از این فقره این فقره استعلام نماید اگر ایشان اصلاح می‌دیدند رخصت و دستورالعمل این کار را به او می‌دادند و الا فلا). از سوء اتفاق در آن موقع او در بیروت نبود و به عکا رفته بود من از این بابت خیلی افسرده شدم زیرا بیش از دو هفته برای من دیگر وقت باقی نمانده بود و بایستی به موعد معین به دارالفنون کمبریج مراجعت نمایم، پس از دوندگی بسیار بالاخره کاغذی در این خصوص به او نوشته و سفارش نامه را هم که از دوستان بابی ایران به اسم او داشتم لفا برای او فرستادم و پس از چند روز تلگرافی نیز به او نموده، خواهش جواب تلگرافی نمودم فردای آن روز جواب تلگرافی رسید در غایت اختصار که سوای اسم و آدرس من مشتمل بود بر این دو کلمه «یتوجه المسافر» باری فوراً حرکت کرده و در ۲۲ شعبان ۱۳۰۷ وارد عکا شدم، وقتی به جلگه عکا رسیدیم از دور منظره فرحناک باغهای با صفا و اشجار معطر نارنج و پرتغال و غیرها که در حوالی عکا واقع است مرا قدری متعجب ساخت چه در شهری که بهاء‌اله همیشه در نوشته جات خود آن را «اخر البلاء» می‌خواند منتظر دیدن این همه طراوت و نصارت نبودم!! بعدها این حال تعجب خود را به بهائیان عکا در میان نهادم گفتند اگر تو آن وقتی که بهاء‌اله بیست و دو سال قبل در اینجا ورود نمود، عکا را دیده بودی، از این تسمیه تعجب نمی‌نمودی ولی از آن وقت که او ساکن عکا گردیده شهر و اطراف آن روی به آبادی گذارده تا به این حال که الان می‌بینی رسیده است!! [۳۸]. [صفحه ۳۷] روز ورود به عکا در منزل یکی از تجار عیسوی منزل کردم پس از آن یک شب هم در منزل یکی از محترمین بهائیان و روز دوم پسر بزرگتر بهاء‌اله، عباس افندی (که اکنون معروف به عبدالبهاء است) آمدند و مرا از آن خانه حرکت داده به قصر بهجه که نیم ساعتی خارج عکا واقع و مسکن شخصی بهاء‌اله بود منزل دادند، فردای آن روز یکی از پسران کوچکتر بهاء‌اله وارد اتاق من شده از من خواهش کرد که همراه او بروم من نیز دنبال او روان شدم و از اتاقها و ایوانها و گذرگاههای بسیار که فرصت نگاه کردن به آنها (را) نداشتم عبور کردیم تا به یک ایوان وسیع مفروش به خاتم کاری مرمر رسیدیم، راهنمای من در مقابل یک پرده قدری مکث نمود تا من موزه‌های خود را از پا در آوردم، پس از آن پرده را بلند کرده من داخل تالار وسیعی گشتم، در یک گوشه تالار بر بالای مخده مرد وقور محترمی نشسته، کلاهی مانند تاج درویشان ولی بسیار بلندتر بر سر و دور آن عمامه کوچکی از پارچه سفید پیچیده، با چشمان درخشان که گفتمی خیال شخصی را ناگفته می‌خواند و ابروان کشیده و پیشانی چین‌دار و موی سیاه و ریش سیاه بسیار انبوه طویل که تقریباً تا محاذی کمر می‌رسید این شخص خود بهاء‌اله بود، پس از تقدیم مراسم تعظیم، بهاء‌اله با یک صدای ملا-یم، نجیبانه مرا امر به جلوس نموده پس از آن نطقی نمود که بعضی فقرات آن که به خاطر مانده بود از این قرار است: «الحمد لله که فائز شدی... تو آمده که این مسجون منفی را ببینی... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشند رفتار می‌کنند... تمام ملل باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم با هم برادر گردند، روابط دوستی و اتحاد ما بین فرزندان انسان باید مستحکم شود و اختلاف مذهبی و نزاع قومی از میان ایشان مرتفع شود - چه عیبی در اینهاست؟... بلی همین طور خواهد شد، این نزاعهای بی ثمر این جنگهای مخرب همه برطرف خواهد شد و «صلح اکبر» بجای آنها برقرار خواهد گردید... شما نیز در اروپا محتاج به همین نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است؟... پادشاهان و حکام اموال و خزاین شما را به جای اینکه صرف اصلاح بلاد و آسایش عباد نمایند همه را در راه تخریب نوع بشر صرف می‌کنند... این نزاعها و جنگها و خونریزها و اختلافات باید تمام شود و تمام مردم مانند یک خانواده با هم زیست [صفحه ۳۸] کنند... نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست دارد.» [۳۹]. به طور خلاصه ادوارد براون نزدیک پنج روز دیگر در عکا می‌ماند و هر روز نیم الی یک ساعت به نزد بهاء‌اله می‌رفته و مضمون صحبتها تقریباً به همان شکلی بوده که فوقاً اشاره شده است. ولی در هنگام چاپ کتاب تاریخ جدید وقایع باب تألیف میرزا حسن همدانی منشی مانکجی که یکی از دوستان بابی او در شیراز در سنه ۱۳۰۵ به او هدیه داده متوجه می‌شود که مؤلف این کتاب از تاریخ قدیمی تری تحت عنوان نقطه الکاف مکرراً نام می‌برد لذا در صدد بر می‌آید که

اصل این کتاب یعنی نقطه الکاف را پیدا کند. با بررسی نحوه جستجوی نسخه اصلی این کتاب و تلاشهای ادوارد براون، خوانندگان محترم، به علت تحریف تاریخ از سوی سران بهائی، بیشتر پی خواهند برد. وی در مقدمه کتاب نقطه الکاف می‌نویسد: «سابقاً در ضمن اشتغال به ترجمه تاریخ جدید دیده بودم که مؤلف کتاب (میرزا حسین همدانی) مکرراً از یک کتاب قدیمی تر تألیف حاج میرزاجانی کاشانی نقل می‌کند و به همین جهت تاریخ خود را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزاجانی که نسبت به آن قدیمی تر است امتیاز یابد لهذا در صدد برآمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیمی تر است [۴۰] و قبل از تفرقه بایه ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبع اقرب به صحت و ابعاد از خلط و تدلیس متأخرین است آن را هم به طبع آوردم، در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز به دوستان بابی خود در ایران اسلامبول و شام و غیرها نوشتم و از اطراف در صدد تفتیش برآمدم، هر چه بیشتر جستجو کردم کمتر یافتیم، بالاخره مایوس شدم و یقین کردم که این کتاب به کلی از میان رفته است در بهار سال [صفحه ۳۹] ۱۳۰۹ در اوقات تعطیل فصیح [۴۱] به پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بایه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزا جانی یافتیم. بدیهی است که تا چه درجه از این اکتشاف مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کنت دو گوینو [۴۲] مؤلف کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را به مزایده فروخته‌اند، پنج نسخه از آنها را که از جمله همین کتاب نقطه الکاف بود، کتابخانه ملی پاریس اکتساب نمود. خلاصه پس از مراجعت به کمبریج به توسط یکی از دوستان فقحازای مقیم پاریس خود یک نسخه از روی نسخه کتابخانه پاریس برای خود نویسانده (نوشته) و متن آن را با متن تاریخ جدید مقایسه کردم. معلوم شد مؤلف تاریخ جدید، کتاب حاجی میرزا جانی را به کلی نسخ بل مسخ کرده است و به اندازه‌ای جرح و تعدیل و تصرفات مغرضانه در آن نموده که به کلی حقیقت تاریخ دوره اولای بایه در پرده خفا مانده است.» براون سپس این دو کتاب (تاریخ جدید باب نوشته میرزا حسین همدانی و کتاب تاریخ قدیم باب نوشته میرزاجانی) را با یکدیگر مورد مقایسه کامل قرار می‌دهد و خلاصه تحریفات آن را در حواشی تاریخ جدید به چاپ می‌رساند. اما همیشه در صدد بوده است که نسخه اصلی کتاب نقطه الکاف را نیز به چاپ برساند، به همین منظور به کوششهای خود ادامه داده تا اینکه در سال ۱۹۱۰ موفق می‌شود و در این رابطه می‌نویسد: «... (پس از چاپ کتاب تاریخ جدید) عزم کردم که متن نقطه الکاف را البته به طبع برسانم ولی به واسطه موانع بسیار از آنگاه باز این عزیمت در بوته اجمال ماند و لاینقطع عوایق جدید پیش می‌آمد و فرصت دست زدن به این کار را نمی‌داد... تا اینکه بی درنگ عزم خود را از قوه به فعل آورده، مشغول طبع کتاب گردیدم و مجدداً متن آن را که به خط خود نوشته بودم با نسخه اصلی پاریس با دقت کامل مقابله نمودم و اینکه به یاری خداوند و حسن توفیق او طبع نقطه الکاف تمام گردید و از خوف تلف که همیشه نسخ منحصر به فرد در معرض آن است، مامون گشت.» [صفحه ۴۰] وی اختلافاتی که در دو تاریخ جدید و قدیم موجود است را در مقدمه کتاب نقطه الکاف توضیح می‌دهد که در صفحات بعدی به صورت خلاصه جهت آگاهی شما خوانندگان گرامی می‌آوریم. قابل ذکر است از این به بعد هر جا واژه اختصاری [ن] آورده می‌شود یعنی کتاب نقطه الکاف و هر جا از واژه [ت] استفاده می‌شود منظور کتاب تاریخ جدید می‌باشد.

رئوس تحریفات تاریخ باب توسط بهائیان

۱) شیخ احمد احسانی و حاجی سید کاظم رشتی حکایات راجعه به این دو استاد در نقطه الکاف خیلی مشروح تر و مرتبتر است و آن دو را «باب اول» و «باب ثانی» می‌نامد و از خود میرزا علی محمد به باب و باب امام و باب الله و باب الله الاعظم تعبیر می‌نماید.
 ۲) جوانی باب و ابتدای امر او دو خارق عادت که در «ن» به باب نسبت داده از «ت» حذف شده است. ۳) تاریخ باب تا وفات منوچهر خان [۴۳]. خارق عادت دیگر که در «ن» به باب نسبت داده از «ت» حذف شده است. ۴) ایمان آوردن سید یحیی دارابی در تاریخ

جدید این قسمت را به قسمت نهم از تاریخ حاجی میرزا الحاق نموده و معلومات بسیاری افزوده که در نقطه الکاف ندارد هر چند در یک مورد (حکایت منقوله از کوچک علی بیگ) به اسم و رسم از تاریخ حاجی میرزا جانی نقل می‌کند، این فقره نقطه الکاف را که سید یحیی به حاجی میرزا جانی می‌گوید «بحق ذات اقدس باری که هر گاه پدرم با آن جلالت قدر و عظمت شأن انکار این ظهور باهر النور را نماید البته من به دست خود قاتل ایشان می‌شوم.» از «ت» حذف شده است. ۵) تاریخ باب الی استنطاق وی در تبریز [صفحه ۴۱ الف] وقتی که باب را از اصفهان به آذربایجان می‌برند در وقت عبور از کاشان دو روز و دو شب میهمان حاجی میرزا جانی مصنف نقطه الکاف گردید. چنانچه گذشت و در نقطه الکاف آنچه راجع به این واقعه است فقط این است: «و دیگر غذا میل نفرمودند الا در کاشان و دو روز و دو شب هم در کاشان تشریف داشتند، آثار غیب و عجیب از آن شمس حقیقت به ظهور رسیده شرح آن کتابی می‌شود.» با وجود این تاریخ جدید می‌نویسد: «مرحوم حاجی میرزا جانی در کتاب خود تفصیلات مفصلی از بروزات و ظهوراتی که در آن دو روز و دو شب مشاهده نموده‌اند نوشته‌اند و در آخر مذکور داشته‌اند که اگر بخواهیم بر سبیل تفصیل ذکر کنیم فی الحقیقه، ظهورات همان دو شبانه روز کتاب مبسوطی می‌شود این عین عبارت کتاب ایشان است.» ب) روایت محمد بیگ چاپارچی باشی [۴۴] تقریباً در هر دو کتاب به یک نحو مسطور است ولی جمله سابق بر این روایت را «ت» قدری شاخ و برگ داده است، مقایسه بین این دو فقره نمونه از تصرفاتی که مؤلف جدید در تألیف قدیم کرده به دست می‌دهد. حاجی میرزا جانی می‌نویسد: «بعد از آن جناب را به ده معتمد که خانلق می‌گویند، نزدیک به کنار گرد می‌باشد بردند و منزل دادند، خبر به شاه حاجی دادند، شاه اراده کرده بود که حضرت را به تهران آورد، همام عصر او از شدت حسد خود راضی نگردید و دوازده سوار تعیین نمود، که سرور غریبان را به ماکوه ببرند.» اما مورد فوق را در تاریخ جدید این طور نوشته: «و بعد از حرکت از کاشان به قریه خانلق که ملکی مرحوم معتمد الدوله و پنج شش فرسخی تهران است وارد شدند و سوارها به حاجی میرزا آقاسی خبر دادند، هر چند که اعلی حضرت سلطان ماضی محمد شاه غازی به ملاقات آن حضرت مایل بود، جناب حاجی به ملاحظه بعضی از خیالات واهی و غرض نفسانی خود که آن حضرت را ساحر در جذب قلوب ماهر می‌دانست، راضی نشد که مبادا به محض ملاقات اعلی حضرت سلطان را مجذوب کند و یا اصحاب و انصار ایشان در صدد شورش در آیند و فتنه برپا کنند و لیکن، [صفحه ۴۲] فتنه زاد و کرد عالم را خراب شرق و غرب افتاد اندر اضطراب خلاصه دوازده نفر را معین فرمود که آن سید مظلومان را به آذربایجان ببرند و در منزل خانلق جمعی از خواص چون حضرت بهاء روح ماسواه فدا و رضاخان پسر محمدخان ترکمان و جکعی دیگر به خانلق تشریف بردند و آن حضرت را ملاقات و زیارت نمودند و تفصیل وقایع این منزل نیز متضمن شرح و بسط غریبی و ذکر آنگونه واقعات در این مقام موجب طول کلام و خارج از اندازه افهام عوام است.» در آخر روایت محمد بیگ چاپارچی، تاریخ جدید فقره ذیل را افزوده است که در نقطه الکاف وجود ندارد: «جناب آقا میرزا عبدالوهاب مذکور می‌داشت که در سفر آذربایجان با جناب ملامحمد معلم [۴۵] و آقا سید حسن، اخوی جناب آقا سید حسین کاتب [۴۶] همه جا، بر وفق حکمت همراه آن حضرت بودیم و لیکن بر حسب امر آن حضرت همه جا به قدر دو هزار قدم فاصله از عقب می‌رفتیم پس از ورود منزل هم جای دیگر نزدیک آن حضرت منزل می‌گرفتیم ولیکن جناب آقا سیدحسین و آقا سید مرتضی با دوازده نفر غلامها همه جا ملازم رکاب آن حضرت بودند و ماها بعد از ورود به منزل هر وقتی به بهانه و دست آویز تازه خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شدیم، به طوری که محمد بیگ چاپارچی باشی و سایر غلامان دیگر ملتفت نشوند و ندانند که ما از بندگان عبودیت کیش آن حضرتیم ولی دو سه منزل به تبریز مانده، محمد بیگ رئیس غلامها از قراین خارجه و داخله فهمید که ما از عبودیت کیشان حضرت ایشانیم به این واسطه روزی در مقام صحبت مذکور داشت که من در این سفر خود را بدتر از شمر و یزید می‌پندارم، گفتم از کجا فهمیدی و به چه مناسبت می‌گویی، جواب داد زیرا که شغل ایشان را به من رجوع نموده و من از این بزرگوار الی الان از غرایب امور، چیزهای عجیبی مشاهده نموده و حالاتی می‌بینم که گفتنی و شنفتنی نیست، اگر به اصحاب زنجان و میلان اشاره فرموده بودند، فرصت نفس]

صفحه ۴۳] کشیدن به سوارها نمی‌دادند... و همان سوارهای مستحفظ از بس امورات عجیب و حالاتی که از احدی ندیده و نشنیده بودند در بین راه بعین الیقین دیدند، اغلب ایشان از روی خلوص نیت ایمان آوردند و به جان و دل مثل محمد بیگ رئیس خودشان بنای بندگی و خدمت گذاری را گذاشتند و اظهار داشتند به هر طریقی از اطراف عالم خاطر مبارک مایل باشد در بردن و رسانیدن و در جانفشانی بی اختیاریم، قبول نکردند و فرمودند از شما همین قدر اقبال مقبول افتاد، و اکنون از آن سوارها و از اولاد و احفاد ایشان به طرزی به طراز ایمان مبرزند که خلع آن کسوت را به نوید شهنشاهی از ایشان نمی‌توان نمود و این است معنی اسعلاکم و اعلاکم و اعلاکم و اعلاکم. (ج) (ولی در عوض) حکایت زدن باب، آخوندی بی ادب را که از نظر مؤلف تاریخ جدید گویا منافی مسلک «مظلویت» بهائیان و مخالف مشرب «روح و ریحان» ایشان می‌آمده حذف نموده است. (د) تاریخ جدید حکایات مؤمن هندی [۴۷] و جناب بصیر با خیلی تغییر و تبدیل و خیلی مختصرتر از نقطه الکاف و شهدای سبعة [۴۸] و قره العین [۴۹] را در این موضع گنجانیده و حکایت قره العین را تا قتل او امتداد می‌دهد و بدیهی است که این فقره را در نقطه الکاف نمی‌تواند داشته باشد، چه تاریخ تألیف آن مدتی قبل از قتل قره العین است و انگهی حاج میرزا جانی با قره العین هر دو در یک وقت کشته شدند یعنی در مذبحة تهران، ذی‌القعدة سنه ۱۲۶۸، اما از اینجا به بعد مجددا رشته سوق وقایع در هر دو کتاب یکی می‌شود و همین طور پیش می‌رود تا وفات محمد شاه که به عقیده حاج میرزا جانی «به جهنم» رفت و به عقیده تاریخ جدید «در اعلیٰ غرف جنان متمکن گردید». در اینجا باز رشته کلام کتابین [صفحه ۴۴] دو تا می‌شود، تاریخ جدید شرح وقایع باب را تا شهادت او ادامه می‌دهد و نقطه الکاف به حکایت قره العین و اجتماع بدشت و محاصره قلعه شیخ طبرسی منتقل می‌شود. [۵۰]. رؤیای غریب شاهزاده مهدی قلی میرزا در خصوص کشتن باب محمد شاه را در عالم خواب از تاریخ جدید به کلی حذف شده است. (۶) قره العین و اجتماع بدشت این قسمت از نقطه الکاف، (در) قسمت اول آن که از شرح حالات ملاحسین بشرویه گفتگو می‌کند مطابق است با تاریخ جدید (و همین طور) قسمت دوم که از شرح احوال قره العین تا ملاقات او با جناب قدوس [۵۱] در بدشت بحث می‌کند مطابق است با تاریخ جدید ولی قسمت سوم آن که به شرح اجتماع بدشت و حرکات و اطوار غریبه بایه در آنجا که نه فقط اسباب قیل و قال و هیاهوی مسلمانان گشت بلکه بعضی از خود بایه نیز این حرکات را تشییع کردند، حتی آنکه ملا حسین بشرویه ملقب به جناب باب الباب گفت: «من بدشتیها را حد می‌زنم.» به کلی از تاریخ جدید حذف شده است و این حذف چندان هم جای تعجب نباید باشد، چه نطقی که جناب قدوس در آن اجتماع نمود قطعا به تهمت‌هایی که مسلمانان به بایه می‌زنند از قبیل آنکه ایشان طریقه اباحیه دارند و یا آنکه به اشتراک در نساء قائلند و نحو ذالک قدری صورت صدق می‌دهد و معلوم می‌کند که این تهمت‌ها به کلی بی اساس صرف نبوده است، یعنی فقط از راه دشمنی، مسلمانان تمام این حرفها را جعل نکرده‌اند بلکه چیزکی بوده و مردم چیزها گفته‌اند. (۷) محاصره قلعه شیخ طبرسی هر دو روایت در اصول وقایع مطابق‌اند ولی تاریخ جدید به عادت معهود بسیاری از فقرات و جمل را که به نظر او مطابق مصلحت وقت نمی‌آمده، انداخته و از طرف دیگر خطبه‌ها و نامه‌های رؤسای بایه را شاخ و برگ زیاد از حد داده و آنها را لباسی از خضوع و خشوع و موعظه که در اصل به کلی از آن عاری بوده‌اند، پوشانیده، مقایسه کنید. مثلا خطبه ملاحسین بشرویه را در سواد کوه آنطور که در نقطه الکاف مسطور است [صفحه ۴۵] با عین همین خطبه آن طور که تاریخ جدید ذکر کرده و اقلا ده برابر خطبه اصلی آن را بسط داده است، و ما محض نمونه تصرفات فوق العاده که تاریخ جدید در نقطه الکاف نموده عین این خطبه را چنانکه در تاریخ جدید مسطور است، اینجا ذکر می‌نماییم تا حقیقت این دعوی بر قاری واضح و مبرهن گردد: «بعد از قرائت خطبه و بیان مواعظ و فصایح و مذمت بعضی از حوادث و حرکات ذمیمه این بی بقا دنیا فرمودند: حضرات بدانید که به حکم عقل سلیم جمع ضدین نشاید و آئین دنیا داری با قوانین اکمال دین موافقت ننماید و تحصیل مذهب با تکمیل مذهب مطابق نیاید زیرا که از بدو ایجاد عالم امکان الی الان آنان که به تأییدات خداوندی و استعداد فطری در مقام معرفت حقیقت عرفان و اکمال مراتب عبودیت ایمان برآمدند، در اولین قدم تا از املاک و اموال و اعیال و اطفال خود چشم‌پوشیدند و از

اعتبارات ظاهره ملکیه و جمیع من فی الامکان و جان خود نگذشتند به حرکت قدم ثانی مساعد و مقتدر نشدند، چنانچه در هر عصر و اوان الی الان جمیع انبیاء و اولیاء و اصفیاء تا صراط شئونات و متعلقات این کهنه رباط نگذشتند و با وجود احاطه و استیلای قدرت بسیطه به اصحاب و انصار خود به استقامت تمام تا قیام در پذیرایی انواع صدمات شدید و شکیبایی در تحمل اقسام تکالیف عینیه شاقه نمودند و به اهتمام تمام اقدام در شهادت منعی فرمودند، نتوانستند محجوبین قوم خود را از درکات ضلالت و ظن و شرک و شرک برهانند و به مدائن یقین و مأمّن ایمان برسانند، لذا حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیه و الثنا محض هدایت و ارشاد عباد و اثبات حقیقت و سداد امر خود را با جمیع اعوان و انصار در نهایت استقامت و استقرار در عرصه جانبازی به اقامه شهادت فعلی قیام فرمود. و پس از چندین سال از نتیجه شهادت آن حضرت، حقیقت شریعت نبوی نضح گرفت و قوانین این دین مبین امتزاجی یافت و ما نیز محض تیقظ و آگاهی بنی خود از ناقص و کامل و جاهل و عاقل و عارف و عامی و به جهت رفع اشتباه و شبهات و اعتراضات معرضین و دفع غفلت عاقلین این عصر و اوان آینده بر وفق رضای حضرت محبوب مأمور و ناچاریم که فعلا به حقیقت و حقیقت این امر بدیع، شهادت داده و به جهت اثبات صدق تصدیق خود از جمیع من فی الملک چشم [صفحه ۴۶] پوشیده و اعلائی امر صاحب امر صدقات صغب مستعصب را که احدی از آحاد ناس قادر بر تصور آن نیست و فوق طاقت بشر است، متحمل شده و بذل جان بی عوض را برهان بطلان دعاوی ارباب غرض قرار دهیم و با قومه این قسم دلایل بی ریب و ریا علو این امر متعالی را مدلل و مبرهن نموده و به معاندین و محجوبین اتمام حجت نمائیم و مسلما بدانید که ما بعد از ورود مازندران به هیچ وجه من الوجود مفر نجاتی نداریم و ما را بدون مسئول و جواب لازمه به انواع عقوبات شاقه و عذاب‌های شدید شهادت می‌کنند و زمین ظهر بار فروش [۵۲] را از خون این اصحاب رنگین می‌نمایند و مقصود اصلی ما نیز از ورود به این سر منزل بلاد محن اقامه شهادت فعلی نمودن و به درجه رفیع شهادت فائز شدن است هر کسی که به تمام استقامت و در نهایت رضا و رغبت با حالت وجد و سرور قدرت و طاقت حمل این بار گران را دارد بماند و با من مصافحه نماید و هر کس که به قدر ذره‌ای احتمال عجز در وجود خود می‌دهد مکلف است به رفتن و تکلیف مالا یطاق بر احدی روا نیست اکنون با جمیع اصحاب و احباب وداع کامل نموده و از همین منزل بروم [۵۳]. و نیز ملاحظه کنید یک فقره راجع به بهاء‌اله که در تاریخ جدید مذکور است و صریحا گوید که منقول از تاریخ میرزا جانی است و حال آنکه اصلا در نقطه الکاف مذکور نیست، این است آن فقره: «و در همان اوقات که این فتنه (یعنی فتنه مازندران) بروز نمود، مرحوم حاجی میرزا جانی محرر این وقایع با عالیجاه محمد تقی خان نوری و چند نفر دیگر خدمت جناب بهاء روح ماسوا ه فداه که هنوز سر وجود ایشان در سر اوقات حکمت الهی مستور بود، رسیده و مستدعی رفتن (به) قلعه شیخ طبرسی شده بودند، مرحوم حاجی میرزا جانی نوشته است که ما مکرر استدعای رفتن و همراهی نمودیم و جواب فرمودند اگر برویم نمی‌گذارند وارد قلعه شویم و این فقره میسر و مقدر است [۵۴] ولیکن بر حسب [صفحه ۴۷] استدعا و اصرار فدویان قبول فرمودند و اقل آن مقداری که دیگران می‌گویند چهار هزار تومان نقد به جز سایر اسباب و ملزومات دیگر به اتفاق برداشته بودند. الخ» از طرف دیگر، چند فقرات نقطه الکاف را تاریخ جدید به ملاحظه اینکه شاید سوء اثری خواهد بخشید، حذف کرده است، مقایسه کنید نیز نامه‌ای را که جانب قدوس به شاهزاده مهدیقلی میرزا نوشته، آنطور که در نقطه الکاف مسطور است با عین همان نامه آنطور که تاریخ جدید می‌نویسد، مقایسه این دو فقره از نامه بی مزه نیست. نقطه الکاف: «اما تو ای شاهزاده، فریب دنیا و غرور جوانی خود را مخور و بدان که ناصر الدین شاه سلطان باطل است و انصار او در آتش الهی معذب می‌باشند و مائیم سلطان حق که رضاجوئی حضرت خداوند را می‌نمائیم هر گاه تو هم رضای محبوب را میخواهی که چشم از دنیا ببوش و به نزد ما بیا، مظلوم باشی بهتر از آن است که ظالم باشی.» تاریخ جدید: «و لیکن ای شاهزاده آزاده، بدون تحقیق و تفتیش به ریختن خون سرباز بیچاره انباز مشو و به کشتن این مظلومان تیغ تعدی مکش و توسن ستم متاز؛ زیرا که بر اعلیحضرت سلطان دادگر این امر مشتبه و او را بی جهت کینه توز نموده‌اند و الا ممکن بود که به قوت تدبیر و انصاف رفع این اختلاف را چنان کنند که شمشیری از غلاف کشیده و سخنی

از ظلم و اعتساف شنیده نشود!! و این جمله نقطه الکاف، در دعوی رجز ایشان (یعنی بایه) یا صاحب‌الزمان و یا قدوس بوده و کلام خبیث اوشان (یعنی قشون دولتی) یا ناصر الدین شاه از (در) تاریخ جدید محذوف است. ۸) قائمیت باب، مؤمن هندی شهدای سبعة الف) حکایت سید بصیر [۵۵] را که در نقطه الکاف در اواخر کتاب مذکور است در تاریخ جدید اینجا مابین حکایت مؤمن هندی و شهدای سبعة گنجانیده است و آن را خیلی مختصر و ابتر کرده و تغییر و تبدیلات زیاد در آن داده. مثلاً حاجی میرزا جانی گوید: «بعد [صفحه ۴۸] از آنکه سید بصیر هر چه جهد کرد که خود را به قلعه طبرسی برساند ممکن نشد به گیلان آمد. اهل انزلی او را به عنف از آبادی خود بیرون کردند، از آنجا به قزوین آمد بعد از آن روانه به ارض قدس (یعنی تهران) گردیده به جهت قرب به جوار حضرت وحید (یعنی ازل) و درک شرفیابی فیض حضور باهر النور جناب بهاء الامکان را نمود.» و بعد از آن گوید: «جناب بصیر در ارض نور در خدمت حضرت وحی و جناب بهاء، مدت چهار ماه هم سرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیش‌ها نمودند و طناب الفت را چنان بر هم تابیده که به هیچ تیغ حادثه بریده نگردد.» اما تاریخ جدید از تمام این فقرات تجاهل کرده و به جای همه آنها فقط جمله گنگ ذیل را نوشته است [۵۶]: «از آن جمله در طبرتای [۵۷] ازل که ایشان صامت بودند، خلق را به ازل می‌خواندند. از جهت فتنه جناب بصیر اعتنایی به آن نداشت و قبل از ظهور طلعت ابهی روح الامکان فداه، مؤمن به ایشان بود.» ب) حکایت غریب فریاد کردن سگی و گفتن سید بصیر که این سگ رجعت فلان شخص است و نشانه منزل و اولاد آن شخص را دادن و بعد از تفحص، صدق قول او معلوم شدن که در نقطه الکاف مذکور است، از تاریخ جدید به کلی حذف شده است. ج) در نقطه الکاف حکایت شهدای سبعة بلافاصله بعد از حکایت مؤمن هندی مذکور است و در کلیات با تاریخ جدید مطابق است اگر چه تاریخ جدید بعضی عبارات را زیاده و نقصان کرده یا تغییر و تبدیل نموده، مثلاً این عبارت نقطه الکاف که: «مردمان مفسد به امیر عرض نمودند که حضرات بایه می‌خواهند خروج نمایند و چندین هزار نفر جمع شده‌اند ظاهر آن است که مطلقاً دروغ نگفته بودند ولی به این شدت هم نبوده و ظاهر آن است که یک منافی از اهل خودشان رفته (بود) بودند و این فتنه را نمودند.» (اما) در تاریخ جدید به جای آن فقط این عبارت دارد: [صفحه ۴۹] بعضی از مفسدین و مغرضین به عرض میرزا تقی خان امیر کبیر رسانیدند که طایفه بایه خیال خروج و مفسده را دارند.» [۵۸]. د) از طرف دیگر به جای این عبارت موجز ساده نقطه الکاف: «مرحوم حاجی (ملا- اسمعیل قمی) را که از انبار به میدان می‌آوردند مردم می‌گفتند این بابی است، ایشان می‌خندیدند و می‌فرمودند که بلی من بابی هستم و به جهت شما جان می‌دهم.» در تاریخ جدید عبارت ذیل مسطور است: «روز دیگر که به جهت کشتن، ایشان را به میدان می‌بردند، حضرات تماشائی در بین راه به ایشان سنگ می‌زدند و فحش می‌دادند و می‌گفتند اینها بابی و دیوانه شده‌اند، جناب حاجی می‌فرمودند بلی ماها بابی هستیم ولی دیوانه نشده‌ایم بالله ای مردم ماها به جهت تیغ و آگاهی شما از جان و مال و عیال و اطفال خود گذشتیم و از دنیا و اهلش چشم پوشیده‌ایم که شاید شما متنبه شوید و از حیرانی و گمراهی نجات یابید و در مقام تفحص برآئید و حق را آنچنانکه سزاوار است، بشناسید و بیش از این محتجب ننماید.» (این) فقره فوق، خوب نمونه‌ای است برای نوع تصرفاتی که مؤلف تاریخ جدید در نقطه الکاف به عمل آورده است، سنگ انداختن تماشاچیان را از خود می‌افزاید و خنده آن شیر دلان [۵۹] را حذف می‌کند و این دو کلمه حرف ساده را که «بلی من بابی هستم و به جهت شما جان می‌دهم.» (را) تبدیل به یک خطبه و اعطانه کسالت انگیزی می‌نماید، تأثیری که از این نوع تصرفات در شخص حادث می‌شود، تصور آن آسانتر است تا تحریر آن، چیزی که هست، حقیقت امر را به کلی به صورت دیگر در ذهن جلوه می‌دهد و آن شجاعان پرشور و حرارت و آن از جان گذشتگان بی باک سرکش دوره اولی را در نظر ما مانند وعاظی ساکن و آرام و مطیع و منقاد به طبق مسلک بهائیه متأخرین مجسم می‌کند. [صفحه ۵۰] ه) حکایت حاجی ملا اسمعیل قمی یکی از شهدای سبعة [۶۰] را که در ظرف یک هفته با رفقا در حبس بود، غذا نمی‌خورد و شب آخر که حضرات را فردای آن روز می‌خواستند بکشند وی تنها غذای سی و هفت نفر را خورد، چون به نظر جامع تاریخ، گویا، عامیانه یا مضحک می‌آمده است، به کلی انداخته است. و)

از طرف دیگر دو فقره راجع به حکایت شهدای سبعة در تاریخ جدید مذکور است که از نقطه الکاف به کلی مفقود است (به عبارت دیگر بهائیان در تاریخ جدید این دو فقره را از خود افزوده‌اند!): «حاجی علیخان حاجب الدوله [۶۱] در مقام حیرت و تعجب از احوالات این اشخاص به جهت یکی از محارم و دوستان خود تعریف کرده بود که اعلیحضرت قبله عالم امر فرمود که در وقت کشتن حضرات به ملاحظات چند، من حاضر باشم وقتیکه به محل قتل ایشان رسیدم در میان آن هفت نفر سیدی جوان و بسیار خوش رو و خوشحال دیدم و به حدی خوش سیما و ملیح منظر بود (که) دلم به حالش سوخت و به خیال افتادم که به هر نحوی ممکن شود آن سید هاشمی نسب را از کشتن نجات بدهم و محضاً الله نگذارم در سن شباب کشته شود وقتی که چهار یا پنج نفر را کشته بودند آن جوان را نزد خود طلبیدم و سر به گوش او گذاردم و گفتم بیا تبری کن، به جیغه [۶۲] اعلیحضرت قبله عالم قسم که آنچه منظور نظر و مقصود خاطر باشد و خواهش کنی بدون مضایقه حاصل می‌کنم و تو را خدمت اعلی حضرت سلطان می‌برم و سالی پانصد تومان و استمراری در حق تو برقرار می‌کنم، دیدم حیرت آمیز نگاه می‌کند، گفتم اگر بالمره ترک این طریقه را می‌نمایی عمارتی عالی به تو می‌خرم و دختر خود را به اوضاع و افره به تو می‌دهم، بعد از شنیدن آن همه نویدات جواب داد مرا به دختر صاحب جمال خود و اموال فانیه دنیا فریب مده، ما دنیا و آنچه در اوست و اهلش ارزانی داشتیم و در طریق حضرت دوست به همین شربت شهادت اکتفا نمودیم. [صفحه ۵۱] در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس چون این سخن را شنیدم و قابل هدایتش ندیدم، به دهنش زدم و اشاره کردم که او را از مابقی زودتر بکشند.» فقره دیگر که (بهائیان در قضیه مقتولین سبعة افزوده‌اند) راجع به سید علیخان باب است، [۶۳]، این است: «جناب حاجی سید علیخان، مردی بود تاجر و مسن و معتبر و جهان دیده و خالوی حضرت اعلی روح ماسواه فداه سلاله سادات اطیاب و طایفه آن جناب و در میان جماعت تجار به تقوی و تقدیس معروف می‌بود، به قسمی که اوقاتی که از شیراز و یزد خیال مهاجرت و مسافرت الی الله و جان بازی در سیل محبت محبوب امکان و بدیع اکوان طاعت اعلی داشتند، جمیع محاسبات خود را رسیدگی نموده، و همه مطالبات محتمله مردم را ادا نمودند، به این طور که خود تشریف می‌بردند در خانه‌ها و آن حقوق را می‌دادند و طلب حلیت و عفو نموده و وداع بازپسین می‌کردند و به همین طور با یکان یکان از آشنایان و ذوالقربی و ذوالحقوق وداع نموده، متوجه دارالخلافة و عزیمت آذربایجان و شرفیابی حضور نمودند، باری آن جناب جان و مال خود را در سیل عبودیت آن حضرت نثار نمود تا فعل ایشان بر جمیع تجار حجت باشد و بدانند که ایشان آن حضرت را در دامان خود بزرگ کرده و از زمان طفولیت تا هنگام بلوغ و پس از آن تا زمان اظهار امر، حالاتی مشاهده نموده‌اند که از هیچ بشری الی الان دیده و شنیده نشده و بدان جهت کمر عبودیت آن حضرت استوار کرده و جانش را نثار نمود و اگر نه چنین بود به آن استقامت و آرزومندی جانفشانی نمی‌نمود و این مسلم است که به واسطه امورات بدیعی که از آن حضرت به تواتر مشاهده کرده بود، مجذوب و مفتون شده، چنانچه در زمان تولد الملک الله فرموده و در ایام طفولیت نزد جناب شیخ عابد برده بودند که درسی [صفحه ۵۲] بخواند [۶۴] و شیخ عابد مردی بود، فاضل و کامل، زیاد مقدس و از شاگردهای شیخ احمد مرحوم و از جمله اصحاب و مصدقین با صدق آن حضرت بود و از جمله حکایات ایام طفولیت آن حضرت را که ایشان حکایت کرده بودند یکی این است که روز اول که آن حضرت را نزد من به مکتب آوردند به عادت اطفال دیگر الفبا نوشتیم و درس دادم، بعد از ساعتی به جهت شغلی بیرون رفتم، بعد از مراجعت چون به حجره نزدیک شدم قرائت قرآن را با صوتی هوش ربا و حزین شنیدم، تعجب نمودم داخل حجره شدم، قرائت قرآن را پرسیدم که می‌نمود اطفال دیگر گفتند، آقا بود پرسیدم، قرآن خوانده‌اید، سکوت نمود گفتم از کتابهای فارسی خوبست بخوانید، کتاب حق یقین را نزد ایشان گذاردم، گفتم بخوانید، چون هر ورقی را گشودم، دیدم خوب می‌خواند، گفتم شما فارسی را خوانده‌اید، پس بیائید عربی را بخوانید بهتر است، شرح امثله را پیش او گذاردم، چون معنی بسم الله را به رسم معهود میان طلاب بیان کردم، فرمودند، چرا لفظ رحمن شامل مؤمن و کافر است و لفظ رحیم مخصوص به مؤمن است گفتم، حکما قاعده دارند که زیادتی (مبانی دال بر زیادتی)

معانی است و رحمن یک حرف زیاد است. فرمودند یا این قاعده غلط است یا حدیثی که شما از حضرت امیر روایت می‌نمائید دروغ است. عرض کردم، کدامین حدیث، حدیثی که از شاه ولایت (منقولست که) فرمود که معانی جمیع کتب آسمانی در قرآن است و مانی تمام قرآن در فاتحه است و معانی تمام سوره فاتحه در بسم الله است و تمامی معنی بسم الله در باء است و معنی باء در نقطه، پس معنی جمیع در نقطه است و نقطه هیچ بیانی ندارد، من از استماع این نکته لطیف، ساکت و متحیر شدم و ایشان را برداشته به در خانه مبارکه رفتم، جده مکرمه ایشان عقب در آمده، عرض کردم، سرکار آقا را من نمی‌توانم معلم باشم و تفصیل را معروض داشتم، آن علیا جناب به ایشان گفت شما از اینگونه فرمایشات دست بر نمی‌دارید، چه کار دارید به این نوع فرمایشات، بروید درس بخوانید، فرمودند، بسیار خوب تشریف آوردند، مثل سایر اطفال بنای خواندن درس را گذاشتند و من هر چه اصرار کردم، القبا نخوانید، قبول نفرمودند و خواندند و یک روز [صفحه ۵۳] دیدم با طفلی که زیر دست ایشان نشسته است، آهسته صحبت می‌کند، چون خواستم، گوش بدهم، ساکت می‌شدند، بعد از آن خود را بر آن داشتم که به صحبت شما توجه ندارم ولی ملتفت بودم، شنیدم به آن طفل می‌گوید، چنان سبکم که اگر بخواهم به فراز عرش بروم می‌توانم، می‌خواهی بروم و خود را از زمین حرکت می‌داد، در حال گفتن می‌خواهی بروم و حرکت کردن بر من حیرت تعجب مستولی شد، تبسم نمودم و از تبسم من فوراً ساکت شدند و کذاک اوقاتی که هنوز مشغول نشده بودند، میدم همه روزه قلمدانی می‌آوردند و مشغول به نوشتن می‌شوند، خیال کردم، چون می‌بیند اطفال دیگر خطی می‌کشند، میل کرده است به نوشتن و امثال اطفال دیگر خطی می‌کشد و کاغذ را سیاه می‌کند، چند روزی به همین منوال گذشت تا آنکه یک روز کاغذ را از دست ایشان گرفتم، ببینم چه می‌کنند، چون ملاحظه کردم، دیدم چیزی نوشته‌اند، تعجب نمودم که مشق نکرده چگونه می‌نویسد در مضامین نوشته تأمل کردم، دیدم مراتب معرفت و توحید است که به اقصی الغایه نوشته‌اند، در نهایت فصاحت و بلاغت، به نحوی که عقول و افئده دراک از ادراک آن عاجز است. [۶۵] . و آن نوشته‌جات را آقا سید یحیی دارابی و جناب عظیم در نزد جناب معزی الیه دیده بودند و می‌فرمودند قریب چهار هزار بیت بود، فرقی با این بیانات زمان ظهور نداشت، خلاصه آثار بزرگی و جلالت قدر و عظمت شأن در بدو طفولیت از جبهه همایون ایشان هویدا و از اطوارشان آثار بزرگواری آشکار و پیدا بود، چنانکه در بدو طفولیت از ذکور و اناث بودن حمل زنان حامل قبل از تولد خبر می‌دادند! و از اغلب امور اتفاقیه و زلزله و خراب شدن بعضی امکنه، به طور واقع بیان می‌فرمودند که اگر تفصیل آنها ذکر شود، مطلب از دست می‌رود. ولی مقصود این است که چنین اشخاص کامل تا انواع اقتدرات باطنیه و قدرت و صفات الهیه از آن حجت خدا نمی‌دیدند و یقین کامل حاصل نمی‌فرمودند بدون جهت سبب نفهمیده و نسنجیده در بذل جان و مال و ترک نام و ننگ و عیال و اطفال به آن درجه اهتمام و اصرار نمی‌کردند علی الخصوص جناب خان از [صفحه ۵۴] مشاهده بروزات و ظهوراتی که در طفولیت آن حضرت واقع و ظاهر شده بود مدتی متحیر بود و در حالت آن حضرت حیرت داشت و پس از اظهار امر باز هم متوقف و مجاهد بود تا آنکه به مقام یقین اطمینان رسید و چنانکه ذکر شد در جان فشانی به طوری ثابت قدم گردید که دیگری سیصد تومان می‌داد که ایشان را نکشند، راضی نشد و گفت نهایت شرف و سعادت من در این شهادت است و کمال آرزو و آمال من در سیل حضرت جانان نثار کردن جان است. [۶۶] . « ۹ شورش تبریز ۱۰ شورش زنجان در کمتر واقعه مذکور این قدر اختلاف روایت دیده می‌شود که در واقعه زنجان، و این اختلاف نه فقط بین ن (کتاب نقطه الکاف میرزا جانی که سند موثق است) و ت (تاریخ جدید تألیف بهائیان) است بلکه نسخ ت (تاریخ جدید) نیز با یکدیگر خیلی اختلاف دارند!! ولی روی هم رفته روایات نسخ مختلفه «ت» مفصل تر و مبسوطتر از «ن» است!! ۱۱) قتل باب (در) اینجا نیز روایت تاریخ جدید خیلی مشروح تر است ولی باز حسب المرسوم بعضی فقرات نقطه الکاف را حذف کرده است، مثلاً: حکایت خواهش نمودن باب از اتباع خود در حبس که او را بکشند، و همچنین حکایت فرستادن جسد باب را بر حسب وصیت خود باب به نزد وحید ثانی [۶۷] یعنی صبح ازل، به کلی از «ت» (تاریخ جدید) حذف شده است. [۶۸] . [۱۲] وقایع بین قتل باب و قتل مصنف کتاب نقطه الکاف (سنه ۱۲۶۸ - ۱۲۶۶) [صفحه ۵۵] تاریخ

جدید به قتل باب ختم می‌شود و این قسمت اخیر از نقطه الکاف را که یکی از مهمترین قسمت‌های کتاب است به استثنای حکایت جناب بصیر به کلی حذف نموده است. یکی از علت‌هایی که می‌توان حدس زد که چرا نویسنده تاریخ جدید باب، وقایع فوق را حذف نموده به فراموشی سپردن و یا تحریف جانشینی میرزا یحیی برادر ناتنی حسینعلی پس از باب است که طبق مستندات که همان کتاب میرزا جانی (نقطه الکاف) است، می‌باشد. [صفحه ۵۸]

دلایل جانشینی میرزا یحیی پس از سید علی محمد باب

اشاره

در پایان فصل گذشته خواندید که یکی از وقایع مورد تحریف در کتاب تاریخ جدید مربوط به حوادث مابین اعدام باب و قتل نویسنده کتاب نقطه الکاف (۱۲۶۶ - ۱۲۶۸ هجری قمری) بوده است. حال چرا نویسنده تاریخ جدید می‌خواسته وقایع فوق را حذف نماید، بر ما پوشیده است، ولی براساس مستندات موجود می‌توان حدس زد که انگیزه وی، به فراموشی سپردن و یا تحریف مسئله جانشینی میرزا یحیی برادر ناتنی حسینعلی نوری، پس از اعدام باب بوده است تا بعدها بهتر بتوان حسینعلی نوری را به عنوان پیامبر جدید و جانشین بلافصل باب، مطرح نمود. در همین راستا ادوارد براون طی تحقیقی که در کتاب میرزا جانی [۶۹] و سایر کتب تاریخی به عمل آورده، مستندات مربوط به جانشینی صبح ازل پس از باب را استخراج و در مقدمه کتاب نقطه الکاف مفصلاً به آن پرداخته است. ما نیز به منظور آشنایی شما این دلایل را به صورت تلخیص می‌آوریم.

تصریح حاجی میرزا جانی

حاجی میرزا جانی کاشانی در کتاب نقطه الکاف می‌نویسد: «وجه تسمیه میرزا یحیی، چنین بوده است که وی در سنه پنجم ظهور، ظهور نمود و به مقتضای تأویل حدیث معروف کمیل [۷۰] سال پنج‌طور نوری است که از صبح ازل تأیید بر هیاکل توحید آثار آن لایح می‌گردد: نور شرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل توحید آثاره، و دیگر معلوم می‌شود که باب نوشته جات و مخلفات خود را از قبیل لباس و خاتم و قلمدان و غیرها برای ازل فرستاده و نص به وصایت و ولایت او نمود و او را مأمور کرد که بعد از وی هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده است بنویسد ولی اگر من یظهره الله در زمان او ظاهر گردد، بیان را فسخ کند و آنچه باب بر قلب او الهام می‌کند عمل نماید و دیگر معلوم [صفحه ۵۹] می‌شود که حاجی میرزا جانی عقیده خودش این بوده که من یظهره الله همان صبح ازل است.

وجود اصل توفیق باب خطاب به ازل

اصل این نامه که در کتاب میرزا جانی موجود است به این شرح می‌باشد: الله اکبر تکبیرا کبیرا «هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل [۷۱] ذکر الله العالمین الی من یعدل اسمہ الوحید [۷۲] ذکر الله للعالمین قل من نقطه البیان لیبدون آن یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.» که ترجمه آن چنین است: «این مکتوبی است از جانب علی قبل نبیل (علی محمد) به سوی آنکه نامش به نام وحید (معادل) است بگو آنچه در بیان نازل شده نگهداری کن و به آن امر نما، پس همانا تو به راه حقیقت بزرگ هستی.»

شهادت کنت دو گوینو در کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی»

متن فرانسوی این مقوله، در مقدمه انگلیسی کتاب ادوارد براون در انتهای کتاب صفحه آمده است. وی در صفحه ۲۷۷ این کتاب می‌گوید «اندکی تردید در خصوص جانشین باب (ما بین اتباع او) به هم رسید ولی بالاخره معلوم همه شد که کیست ولی به غیر طریق انتخاب، چه بعضی علامات ظاهری و پاره خصایص معنوی است که به طور روحانی ممیز رئیس مذهب است وی خیلی جوان بود و فقط ۱۶ سال داشت [۷۳] و مرسوم است به میرزا یحیی و پسر میرزا بزرگ نوری وزیر امام وردی میرزا، حاکم تهران است، مادرش در طفولیت وی فوت شد و زن [۷۴] یکی بایه که یکی از حروف واحد [۷۵] است و ملقب است به جناب بهاء در عالم رؤیا از پریشانی حال آن طفل جلیل القدر مطلع گردیده، آن طفل را نزد خود [صفحه ۶۰] آورد و تا سن پنج سالگی او را توجه و تربیت نمود، باب ملقب بود به حضرت اعلی، باب دوم ملقب بود است به حضرت ازل، اختیار او (به وصایت) به کلی بی مقدمه بود و فوراً بایان او را بدین سمت شناختند.

اعتراف شخص حسینعلی نوری (بهاء‌اله) در کتاب ایقان

وی در کتابی که در سال ۱۲۷۸ در بغداد تحت عنوان ایقان نوشته است، خود را مطیع و زیر دست فرد دیگری معرفی می‌کند که دلالت به جانشینی میرزا یحیی صبح ازل پس از باب می‌باشد: «... و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم [۷۶] و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم، عیون جاری بود و از قلبم به حور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و زرایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود، به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه، اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد.» [صفحه ۶۱]

نظریه تحقیقی ادوارد براون

ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف (صفحه لز) در خصوص اختلاف دو برادر (حسینعلی نوری و میرزا یحیی) بر سر جانشینی و ادعای پیامبری (من ینظره الهی) میرزا حسینعلی نوری چنین می‌نویسد: «تاریخ استخلاف باب صبح ازل علی اقرب الاحتمالات و حسب ما یدل علیه شواهد القرائن و صرح به فی نقطه الکاف، یکسال قبل از قتل باب و بعد از سقوط قلعه شیخ طبرسی و قتل جناب قدوس یعنی در ماه شعبان یا رمضان سنه ۱۲۶۵ بوده است و صبح ازل در آن وقت نوزده ساله بود، بعد از قتل باب در بیست هفتم شعبان سنه هزار و دو بیست و شصت و شش عموم بایه چنانکه گذشت بلا استثناء او را به این سمت شناختند و او را واجب اطاعه و اوامر او را مفروض الامتثال دانسته و متفقا در تحت کلمه او مجتمع گردیدند... بعد از آنکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال سنه ۱۲۶۸، سه نفر از بایه به قصد قتل ناصر الدین شاه به طرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت قریب چهل نفر از مشاهیر بایه را دستگیر نموده... صبح ازل که در آن حین در نور بود فی الفور به لباس مبدل به بغداد گریخت و با وجود آنکه، حکومت هزار تومان جایزه برای دستگیری او قرار داده بود و با وجود اینکه یکی از مأمورین هم او را دیده و بدون اینکه او را بشناسد، مبلغی با او صحبت داشته معهدا صبح ازل توانست خود را از چنگ میر غضب‌های ایران نجات داده و با لباسی درویشی و

عصا و کشکول خود را از سرحد ایران بیرون افکند و در اواخر سنه ۱۲۶۸ یا اوایل ۱۲۶۹ به بغداد ورود نمود؛ [۷۷] چهار ماه بعد از او برادرش بهاء‌اله که از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه تا آن وقت در تهران محبوس بود [۷۸] از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد... در اواخر اوقات اقامت حضرات در بغداد (۱۲۶۹ - ۱۲۶۸) به قول مصنف هشت بهشت [۷۹] کم کم بعضی آثار تجدد و مساهله در وجنات احوال بهاء‌اله مشهود گردید بعضی از قدمای بایه از قبیل [صفحه ۶۲] ملا- محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قاهر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلایی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمدرضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء‌اله را تهدید نمودند و بدرجه‌ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوههای اطراف سلیمانیه بسر برد... مقارن آن اوقات با اندکی پیش و پس میرزا اسدالله تبریز ملقب به دیان که باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیکو می‌دانست، دعوی من یظهره الهی نمود، بهاء‌اله با وی مباحثه و مجادله بسیار نمود و بالاخره به دست بایه کشته شد و به روایت کنت دوگو بینو سنگی به پای او بسته او را در شط العرب غرق کردند، همچنین میرزا عبدالله غوغا و حسین میلانی معروف به حسین جان و سید حسین هندیانی [۸۰] و میرزا محمد زرنندی معروف به نبیل که بعدها از اتباع بهاء‌اله گردید همه همین ادعا را نمودند تا به قول هشت بهشت «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین بر می‌خاست تن را به لباس این دعوی می‌آراست.» [۸۱]. بهاء‌اله که از دیرگاهی همه کاره صبح ازل و معنی مدیر حقیقی امور بایه او بود اگرچه رسماً ریاست با صبح ازل بود خود جدا به خیال دعوی این مقام افتاد و مخصوصاً آقا میرزا آقا جان کاشی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب خادم الله گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریض می‌کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صفحات احوال بهاء‌اله ظاهرتر می‌شد ولی اشکال عمده وجود رؤسا و قدمای بایه بود که قطعاً مانع پیشرفت خیالات او بودند و بایستی فکر جدید در این باب نمود... [۸۲]. در همین اوقات اقامت بایه در ادرنه [۸۳] بود که بهاء‌اله پرده از روی کار برداشته و خیال مکنون خود را که به لاشک دیرگاهی بود اسبابش را فراهم آورده و طریق را مهمل کرده [صفحه ۶۳] معرض شهود نهاد و آشکارا دعوی من یظهره الهی نمود و رسل و کتب به اطراف و جوانب روانه گردانید و عموم بایه را به قبول ادعای خود دعوت نمود، اکثر ایشان پس از بسیاری حیرت و تردید دعوای او را پذیرفتند و از پیرامون صبح ازل متفرق گشتند، دولت عثمانی چون مجدداً آثار هیجان و انقلاب در ایشان مشاهده نمود و دانست که انقسامی در مذهب ایشان پدید آمده و اسباب جنگ و نزاع و فتنه و فساد بین فریقین نیک فراهم شده فی الفور بدون آنکه به خود زحمت تحقیق حق و باطل این امر را دهد در ماه ربیع‌الاول با ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۵ [۸۴] جمیع بایه را از ادرنه کوچ داده، بهاء‌اله و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آن وقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء‌اله (مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیاح، محمدباقر اصفهانی، عبدالغفار) همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضلالی بایه و از اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصراله تفرشی) همراه بهائیان به عکا، و غرض از این تدبیر، آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء‌اله به قبرس یا عکا می‌آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنتات و طرز خیالات آنها مستحضر سازند [۸۵] قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصراله تفرشی در خود ادرنه مسموم شد و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند، [۸۶]، و اینکه ازلیان قتل ایشان را به امر بهاء‌اله می‌دانند به ثبوت نیبوسته است، حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند و پس از مدتی به شفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند، به غیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدما و فضلالی بایه که در وفاداری نسبت به صبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی از ایشان از رفقای شخصی [صفحه ۶۴] باب و حتی بعضی هم از حروف حی (۱۸ نفر از یاران باب که عدد ۱۸ به ابجد «حی» می‌باشد) بودند یک یک از میان برداشته شدند. از جمله ایشان آقا سید

علی عرب از حروف حی، در تبریز کشته شد و ملا-رجبعلی از حروف حی در کربلا و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی و برادر میرزا جانی کاشانی مصنف نقطه الکاف در بغداد [۸۷] و حاجی میرزا محمدرضا و حاجی ابراهیم [۸۸] و حاجی جعفر تاجر و حسینعلی و آقا ابوالقاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیر هم در مواضع مختلفه، [۸۹] اما تاریخ ادعای من یظهره الهی نمودن بهاء‌اله را، در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۵ نوشته‌اند... هر کس به دقت در آنچه باب در خصوص من یظهره الله گفته و وصایای اکیده‌ای که در ایمان به او و عدم احتیاج به هیچ شیئی نموده تأمل نماید چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آن همه اختلافات شدید بالآخره اکثر بایه دعوی بهاء‌اله را پذیرفتند زیرا که اگر باب به طرز و اسلوب قرآن «آیات» آورد و اگر باب صدق دعوی خود را به نفوذ باطنی و تصرف در افئده اتباع خود اثبات نمود بهاء‌اله نیز چنین کرد، از طرف دیگر باب مکرر گفته است که وقت ظهور من یظهره الله را کسی جز خداوند عالم نیست و نیز گوید «نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن به هم رسید در این کور هم خواهد رسید.» اشکال مسئله چندان در اینجا نیست اشکالی که هست در این است که صبح ازل که بلا شبهه باب او را جانشین و وصی خود قرار داده بود به شدت و اصرار هر چه تمام‌تر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود، بنابراین بهائی که قطعاً باید به من جانب الله بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضروری مجبور است اعتراف کند که باب که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم من [صفحه ۶۵] لدنی بود علماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش «نقطه ظلمت» و اشد منکرین من یظهره الله گردد.

پاورقی

- [۱] فضائی - یوسف - شیخیگری، بایگیری و بهائیگری - تهران - انتشارات عطائی ۱۳۶۳ - ص ۸۳-۸۴.
- [۲] همان ماخذ.
- [۳] مرتضی احمد آ - تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی - تهران - دارالکتاب اسلامی ۱۳۴۶ - ص ۱۰.
- [۴] علی اصغر شمیم - ایران در دوره سلطنت قاجار - تهران - انتشارات مدبر ۱۳۵۷ - ص ۳۷۲ و ۳۷۳.
- [۵] همان ماخذ.
- [۶] همان ماخذ.
- [۷] فشاهی - محمدرضا - تحولات اجتماعی و فکری در جامعه فتووالی ایران - تهران - گوتنبرگ ۱۳۵۴.
- [۸] ر - ک / فشاهی - محمدرضا - مؤسسين جنبش قرون وسطایی در دوران فتووال - تهران انتشارات جاویدان ۱۳۵۶.
- [۹] ر - ک / بهرام افراسیابی - تاریخ جامعیت بهائیت - تهران نشر سخن.
- [۱۰] ر - ک / فضایی - یوسف - شیخیگری، بایگیری و بهائیگری - تهران - انتشارات عطائی ۱۳۵۴ - ص ۴۷.
- [۱۱] ر - ک / افراسیابی - بهرام - تاریخ جامعیت بهائیت - تهران - نشر سخن ۱۳۷۱ - ص ۵۱.
- [۱۲] ر - ک / زعیم الدوله - مفتاح الابواب ترجمه حسن فرید گلپایگانی - تهران نشر فرخی.
- [۱۳] ر - ک / مجلسی - بحارالانوار - مجلدات مربوط به ظهور امام زمان عج.
- [۱۴] عین دست خط در مجلس شورای اسلامی هم اکنون موجود است. این توبه نامه در کتاب کشف الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی نویسنده بهائی نیز چاپ شده است.
- [۱۵] حوادث دشت بدشت نزدیک شاهرود امروزی در کتب تاریخی موجود است.
- [۱۶] شوهر خواهر حسینعلی نوری به نام مجید آهی منشی سفارت روسیه در ایران بود که از سفارت روسیه درخواست توصیه برای

آزادی حسینعلی نوری را نمود. (نقل از تاریخ نبیل زرنندی از مورخین مورد وثوق بهائیان).

[۱۷] باب کتابی نوشته با عنوان (ان البیان میزان من عند اله یوم من یظهره اله) و در آن به پیامبر بعد از خود اشاره کرده.

[۱۸] زعیم الدوله میرزا مهدی خان - مفتاح باب الابواب - انتشارات فرخی - تهران - بی تا.

[۱۹] الواح میرزا حسینعلی نوری.

[۲۰] ر - ک / فضایی - یوسف - شیخیگری، بایگری و بهائیگری - تهران - انتشارات عطایی ۱۳۶۳.

[۲۱] ر - ک / حکمت - علی اصغر - تاریخ ادیان - تهران.

[۲۲] ر - ک / شوقی افندی - قرن بدیع - لجنه ملی انتشارات امری.

[۲۳] همان ماخذ.

[۲۴] ر - ک / مرتضی احمد - تاریخ و نقش سیاسی و رهبران بهائی - دارالکتب اسلام ۱۳۴۶.

[۲۵] ر - ک / رائین - اسماعیل - انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی افندی - مؤسسه تحقیقی رائین ۱۳۵۸.

[۲۶] این کتاب به نام تاریخ جدید است که در فصول بعدی به تحریفات تاریخ در آن اشاره خواهد شد.

[۲۷] ۲۴۴ جلد دوم ۲۰۰۰ - Rage tag - Dellaram Mahshori - Paris Khavaran

[۲۸] نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده - به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار - صفحه ۳۴.

[۲۹] تلخیص از کتاب یک سال در میان ایرانیان - تألیف ادوارد براون - ترجمه ذبیح الله منصوری - ناشر کانون معرفت صفحه ۸ -

۲۱.

[۳۰] جهت اطلاع بیشتر به تاریخچه فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.

[۳۱] ر. ک فضائی، یوسف - بایگری، بهائیگری، کسروی گری - انتشارات فرخی - تهران - ۱۳۵۱.

[۳۲] در کاشان دو نفر به نامهای میرزا جانی از تجار معروف بوده‌اند که یکی حاج میرزا جانی بزرگ (ملقب به پریا) کاشانی

الاصل، فرد مورد نظر ما است و دیگری حاج میرزا جانی ترک که او را حاج میرزا کوچک نیز می‌گفته‌اند.

[۳۳] ر. ک فضائی، یوسف - بایگری، بهائیگری، کسروی گری - انتشارات فرخی - تهران - ۱۳۵۱.

[۳۴] به تاریخچه فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.

[۳۵] فضل اله مهتدی معروف به صبحی یکی از بهائیان معروف و مشاور عباس افندی بوده که بعدها بدلیل آگاه شدن به حقایق از

این فرقه اعلام تبری کرده و مسلمان می‌شود.

[۳۶] فضائی، یوسف، بایگری، بهائیگری، کسروی گری - موسسه مطبوعاتی فرخی - تهران ۱۳۵۱ - صفحه ۵۱ - ۵۲.

[۳۷] شوقی افندی یا ربانی نوه دختری عباس افندی، رهبر سوم فرقه بهائیت می‌باشد.

[۳۸] خوانندگان گرامی اگر محلی که حسینعلی نوری (بهاء اله) در آن تبعید بوده را هم اینک در شهر حیفا مشاهده کنند می‌بینند

که بهائیان، آنجا را مثل یک زندان بازسازی کرده و تبلیغ می‌نمایند که رهبرشان به صورت زندانی و به اصطلاح خودشان مسجون

بوده، در حالی که هم ادوارد براون به آبادانی قلعه عکا و قصرهای آنجا صحه گذاشته و هم خود بهائیان در این سفرنامه بر آباد

بودن آنجا اعتراف داشته‌اند.

[۳۹] خوانندگان عزیز لازم است بدانید که بهائیان دارای اصول دوازده گانه هستند و مدعی هستند که این اصول جدید و نو

می‌باشد اما اگر خوب در آنها دقت شود متوجه می‌شویم که هیچ کدام از آنها نو و جدید نبوده بلکه همه آنها از دین اسلام و متون

اسلامی شیعه و سنی اقتباس شده است. برای اطلاعات بیشتر از این اصول و نقد آنها به کتاب «اصول دوازده گانه بهائیت» انتشارات

گویا اصفهان مراجعه شود.

- [۴۰] حاجی میرزاجانی کاشانی مؤلف کتاب نقطه الکاف در سنه ۱۲۶۸ در قائله ترور ناصرالدین شاه دستگیر و به جرم معاونت در ترور اعدام گردید.
- [۴۱] فصیح یکی از اعیاد یهودیان است که به مدت ۷ روز جشن می‌گیرند و نان مخصوص می‌خورند.
- [۴۲] سفیر وقت فرانسه در ایران در سالهای ۱۳۷۱ - ۷۴ هجری قمری.
- [۴۳] منوچهر خان معتمدالدوله حاکم وقت اصفهان بوده است.
- [۴۴] چاپارباشی محمد بیگ فردی است که از طرف حکومت وقت مأمور می‌شود باب را به تبریز ببرد.
- [۴۵] یکی از یاران باب بوده که پس از معدوم شدن باب به قصد انتقام به تهران آمده با چند نفر بابی دیگر تبانی و در روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ به ناصر الدین شاه تیر اندازی می‌کنند و مورد دستگیری واقع و معدوم می‌شود.
- [۴۶] اسم صحیح وی سید حسین یزدی است که نماینده باب و نویسنده اظهارات او بوده است.
- [۴۷] مؤمن هندی، یکی از نمایندگان تبلیغی باب در هند بوده است.
- [۴۸] شهدای سبعه، اصطلاحی است که با بیان برای متهمین به ترور ناصر الدین شاه که در بند معدوم شدند به کار می‌برند.
- [۴۹] قره العین، فاطمه زرین تاج یا طاهره همسر ملامحمد و عروس ملامحمد تقی برغانی قزوینی است که به دلیل اشتیاق به باب، خود را مطلقه کرد و به بایان پیوست و چون در قائله دشت بدشت (حوالی دامغان کنونی) حجاب خود را برداشت و خبر فسق و فجور وی به باب رسید او طاهره را به قره العین یعنی نور چشم ملقب نمود.
- [۵۰] نام قلعه‌ای در بابل می‌باشد که در صفحات بعدی توضیح داده خواهد شد.
- [۵۱] لقب محمد علی بار فروش یکی از مبلغین علی محمد باب می‌باشد که از سوی او به قدوس موسوم شده است.
- [۵۲] نام قبلی بابل در شمال ایران است.
- [۵۳] اگر تاریخ جدید در حال حاضر نوشته می‌شد شاید این خطبه که در اصل چند جمله بیش نبوده است ۱۰الی ۲۰ صفحه هم اضافه تر می‌شد! (مؤلف).
- [۵۴] شاید منظور از این واژه مقذور بوده است.
- [۵۵] یکی از بایان بوده که بوسیله نماینده علی محمد باب در هند به این فرقه می‌پیوندد و برای تبلیغ به ایران مهاجرت می‌کند و در لرستان معدوم می‌شود از آنجایی که نابینا بوده به سید بصیر از طرف باب لقب پیدا کرده است.
- [۵۶] این جمله فقط در یک نسخه از تاریخ جدید موجود است و باقی نسخ به جای آن هیچ ندارد.
- [۵۷] این اصطلاح، شاید به جای منطقه طبرستان به کار برده شده است!
- [۵۸] خواننده گرامی با مقایسه این جمله و جمله اصلی در نقطه الکاف مشاهده می‌کنید که خود بایان هم در قضیه ترور نافرجم ناصر الدین شاه معترف به ایجاد بلوا می‌باشند اما بهائیان در تاریخ جدید جمله اعترافی را حذف نموده‌اند تا خیال خودشان و بقیه را راحت کنند!!
- [۵۹] ما اعتقادی به شیر دل بودن این افراد نداریم لیکن به جهت اینکه تصرفی در نوشته‌های مستند ادوارد براون انجام ندهیم، عینا آورده‌ایم.
- [۶۰] کاربرد لفظ شهید از نظر نویسنده کتاب نقطه الکاف است و مؤلف اعتقادی به کاربرد این اصطلاح برای این گونه افراد ندارد.
- [۶۱] فراشباشی بی رحم قسی القلب معروف ناصر الدین شاه و پدر مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات.
- [۶۲] جغه و تاج پادشاهی را گویند.
- [۶۳] حاج سید علی شیرازی، دائی علی محمد شیرازی (باب) می‌باشد. وی به ادعاهای خواهر زاده خود اعتقاد نداشت ولی بهائیان با

این داستان سرائی و نسبت دادن آن به مستندات تاریخی مندرج در نقطه الکاف، قصد دارند وی را بابتی معرفی کنند.

[۶۴] خوانندگان گرامی ملاحظه بفرمائید که در این داستان که بهائیان به کتاب نقطه الکاف اضافه کرده‌اند اشاره شده است علی محمد باب به مکتب شیخ عابد برای تحصیل رفت در صورتی که خودشان مدعی‌اند که وی فردی امی است و هیچ مکتبی درس نخوانده تا وی را شبیه پیامبران امی معرفی کنند!!

[۶۵] اگر بر فرض محال این داستان را حقیقت بپنداریم با این اصل که علم با دین تطابق دارد و از اصول عقاید بهائیان است، تناقض پیدا می‌کند زیرا همان طور که در این داستان آمده عقول از ادراک رفتار علی محمد باب عاجز است پس در نتیجه رفتار او علمی نمی‌تواند باشد.

[۶۶] این داستان توسط بهائیان جعل شده است و الا در کتاب میرزا جانی که سرگذشت مستند دوره باب را آورده اثری از این حادثه نمی‌باشد و هم اینکه خالوی علی محمد باب نیز به بابت نگرویده است.

[۶۷] در مقابل وحید اول یعنی سید یحیی دارابی به کار برده است.

[۶۸] بهائیان به خاطر اینکه میرزا یحیی صبح ازل معتقد به جانشینی باب بنابر وصیت او بوده است اسم او را تا آنجایی که امکان داشته حذف نموده‌اند من جمله مورد اخیر که در کتاب میرزا جانی اشاره به انتقال جسد باب برای میرزا یحیی بنابر وصیت خودش شده ولی به خاطر فراموش شدن نام او از اذهان این حکایت را نیز از صفحه تاریخ حذف نموده‌اند.

[۶۹] نظرات ادوارد براون پیرامون کتاب میرزا جانی توسط او در مقدمه کتاب نقطه الکاف آورده شده که تصویر اصل مقدمه، به زبان انگلیسی در فصل ضمائم چاپ شده است.

[۷۰] کمیل از حضرت علی سؤال می‌کند که ای مولای من حقیقت چیست؟ فرمودند: حقیقت برای تو افشا نمی‌شود که حقیقت سری است از اسرار الهی و جوهری است در خزائن الهی، حقیقت یعنی نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. تأویل حدیث از نظر باب: مقام حقیقت مقام نقطه است و از برای نقطه پنج مرتبه آن پنج مقام هاء است، به قاعده ابجد حرف پنجم.

[۷۱] نبیل، عددا مطابق با محمد یعنی عدد ۹۲ طبق حروف ابجد است و ترجمه آن علی محمد می‌شود.

[۷۲] وحید طبق حروف ابجد، ۲۸ است و عددا با واژه یحیی همخوانی دارد.

[۷۳] سن واقعی میرزا یحیی در موقع جانشینی باب ۱۹ سال بوده است.

[۷۴] مادر صحیح است، بنا به تصریح نقطه الکاف.

[۷۵] اشتباه است زیرا بهاء اله از حروف واحد نبوده است.

[۷۶] او به مدت دو سال به کوههای کردستان پناه برده بود و با لباس درویشی و به نام درویش محمد در میان قبایل کرد به سر می‌برد.

[۷۷] تاریخ جدید، میرزا حسین همدانی.

[۷۸] به تاریخچه این فرقه در همین کتاب مراجعه گردد.

[۷۹] هشت بهشت کتابی است در فلسفه بایان (کتاب باب) و تقویت طریقه ازلیان تألیف شیخ احمد کرمانی شهیر مترجم کتاب حاجی بابا که در سنه ۱۹۰۵ در کلکته به چاپ رسیده است.

[۸۰] هندیان، موضعی است از محال محمره، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳، ص ۳۵۷.

[۸۱] ایضا ص ۳۵۸ - ۳۵۷.

[۸۲] هندیان، موضعی است از محال محمره، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳، ص ۳۵۸.

[۸۳] آدرنه یکی از شهرهای کشور ترکیه امروزی و از توابع امپراتوری عثمانی در آن زمان بوده است.

- [۸۴] در صحت این تاریخ هیچ شکی نیست و مطابق اسناد و دفاتر حکومت قبرس است، رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیایی سال ۱۸۹۲، ص ۳۰۸ - ۳۰۶.
- [۸۵] رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیایی سال ۱۸۸۹، ص ۵۱۶.
- [۸۶] رجوع کنید به ترجمه مقاله سیاح، ص ۳۶۰ و ص ۳۷۰.
- [۸۷] رجوع کنید به ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳۲ و ترجمه تاریخ جدید ص ۳۹۱ حاشیه ۱.
- [۸۸] که ابتدا بهائی متعصبی بود و در کشتی که ایشان را به عکا می‌برد حاجی سید محمد اصفهانی را کتک سختی زد پس از آن از این حرکت خالصا مخلصا پشیمان شد، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۷۱.
- [۸۹] برای تفصیل این اغنیالات و اسناد آنها رجوع کنید به ص ۳۵۹ و ۳۷۳ از ترجمه مقاله سیاح.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

